



# انتخاب یک عروس

ویلیام ماریون برانهام

لس آنجلس، کالیفرنیا  
۶۵-۰۴۲۹E

# انتخاب یک عروس

ویلیام ماریون برانهام  
لس آنجلس، کالیفرنیا  
۶۵-۰۴۲۹E

## The Choosing Of A Bride

William Marrion Branham  
Los Angeles, California  
65-0429E



[www.bargozidegan.net](http://www.bargozidegan.net)

۱. تعداد افراد بیمار زیاد است. نمی‌توانیم به همه‌ی آنها برسیم. ولی گوش کنید.

۲. واقعاً از اینکه امشب دوباره اینجا و در این تالار زیبا، در میان این مردم عالی و بی‌نظیر هستیم خوشحالم. چند لحظه قبل وقتی داشتیم به اینجا وارد می‌شدیم، افرادی را بیرون از اینجا دیدم، که نتوانسته بودند به اینجا وارد شوند. به آنها گفتم: "خوب، شاید بتوانم برایتان جایی مهیا سازم." ولی به آنها اجازه ندادند وارد شوند. از اینکه فضای کافی برای آنها نداریم خیلی متأسف هستم. گفتند که زیر زمین نیز پر شده است. ما از این بابت متأسف هستیم، و از دیدن این گروه خادمین بسیار خرسندیم، تاجران اینجا، و تمام شما عزیزان که نمایانگر اقصی نقاط کشور هستید.

۳. امروز صبح این افتخار را داشتم که صبح هنگام صبحانه فرصت صحبت کردن بیابم، که مسلماً این برای من باعث افتخار است تا بتوانم در برابر چنین مردم عزیزی صحبت کنم. من در مورد موضوع «پوسته هم ارث با گندم نخواهد بود» صحبت می‌کردم و نتوانستم آن را تمام کنم. این، این تقصیر برادر نبود. او سعی کرد امکان این را فراهم کند که کمی بیشتر اینجا بمانیم، ولی موفق نشد این کار را انجام دهد. برادر دموس! <sup>۱</sup> حقیقتاً از این بابت سپاسگذارم. این خیلی خیلی خوب است. واقعاً بابت محبتان از شما تشکر می‌کنم، از تک تک شما. اما آنها اجازه ندادند که این کار را انجام دهیم، پس

مجبور شدیم که بحث را به پایان برسانیم. یک زمان دیگر این موضوع را انتخاب خواهیم کرد، تا آن را به پایان برسانیم. «پوسته هم ارث با گندم نخواهد بود». شما که آنجا بودید، آیا این را متوجه شدید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] امیدوارم آن قدر کافی بوده باشد، که قابل درک کردن باشد. نمی‌خواهم آن را از دست بدهیم.

۴. حال، نمی‌خواهم امشب زیاد شما را اینجا نگه دارم. می‌دانم که یک هیئت دیگر نیز هست. چون، فکر می‌کنم هیئت خادمینی که آن شب دیدم، برای باورمندان پنطیکاستی بسیار مفید بود. چنین گروه خوب مردان، و چنین پاسخ‌های عالی، صریح و بی‌پرده! دیدن آن باعث شد تا واقعاً احساس خوبی داشته باشم. اطمینان دارم که امشب خداوند به این برکت خواهد داد. و هر که به آن نظر کند، ایمان خواهد داشت. این دعای خالصانه‌ی من است.

۵. و امروز، اخبار و گزارشات خیلی زیادی از طریق پست و تماس‌های تلفنی داشته‌ایم. از این بابت که افراد بسیاری در این جلسه شفا یافتند، بسیار خوشحال بودم. ملاقات با این بیماران، به نوعی خدمت من محسوب می‌شود.

۶. من، من برای موعظه به اینجا می‌آیم. من، می‌دانید، من واعظ نیستم. من، با این گرامر مخصوص اهالی کنتاکی «او، اینطور نیست.» و تمام این حرف‌ها... پس من جزو کسانی که امروزه به آن یک واعظ مدرن می‌گوییم، نیستم. من، من نمی‌توانستم چنین جایگاهی را بگیرم. چون من، من تحصیلاتی ندارم.

۷. ولی دوست دارم برای دیگران شرح دهم که در مورد آن چه می‌دانم، احساس می‌کنم که چه چیزی می‌دانم، چگونه یاد گرفته‌ام یا برای من او چگونه است. او تمام زندگی من است. تمام آنچه انتظارش را داشتم. خیلی پیش از آنکه فکرش را می‌کردم که در دنیا حتی به سختی، یک دوست داشته باشم. زمانی که یک پسر بچه‌ی کوچک بودم.

۸. [یک برادر می‌گوید: "برادر برانهام! آن پشت مشکل دریافت صدا دارند. کمی نزدیک بیاید."] اوه! عذر می‌خواهم کمی از نقطه کانونی فاصله داشتم.

۹. حال، برای اینکه مستقیم به جلسه پردازیم، یک بخش از کلام را با هم بخوانیم. من، من همیشه دوست دارم کتاب مقدس را بخوانم. چون کلام خداست. به این ایمان دارم. و به این که این کلام زائل نشدنی است. و اکنون چند بخش از کلام را اینجا نوشته‌ام و چند یادداشت که قصد دارم به آنها رجوع کنم؛ برای چند دقیقه، شاید برای بیست و پنج دقیقه.

۱۰. و بعد به موقع از اینجا خارج می‌شویم تا دوباره امشب این هیئت عالی را ببینیم. و ایمان دارم که خداوند کماکان در این مدت شما را برکت خواهد داد. و می‌دانم که باید چه کار کنید. من امشب باید به سمت توکسان<sup>۲</sup> حرکت کنم. تصور کنید، مسیری حدود ده ساعت رانندگی در پیش است.

۱۱. و در حال رفتن به یک سفر خارج از کشور هستم و باید امروز یک آمپول تست تب زرد در فرمانداری تزریق می‌کردم. پس من، می‌بایست به آنجا می‌رفتم. یک بار این را به تعویق انداخته‌ام و دیگر پاسخ «نه» را از من نخواهند پذیرفت. هنوز واکسن کزاز و تیفوس و تقویت کننده‌ها مانده است.

۱۲. پس بسیار شکرگزار این فرصت و این جلسه‌ی خوبی که قبل از همایش داریم، هستیم. این حقیقتاً قلبم را به لرزه درآورد. شما مردمان بسیار خوبی هستید. اطمینان دارم که خدا شما را برکت خواهد داد.

۱۳. وقتی اوقات عظیم... آن هیولای عظیمی که آن بالاست، خود را در آلاسکا پشت و رو کرده است. چند روز قبل، دوباره دم خود را امروز صبح، در حدود، واشنگتن پایین

انداخته است. او می توانست به این سمت حرکت کند، خیلی ساده. و اگر روح القدس به من بگوید: "قطعاً..."

۱۴. یک نفر پاسخ داده بود... از من پرسید: "برادر برانهام! این قرار است اینجا اتفاق بیفتد؟" نه، این را نمی دانم، مگر اینکه بتوانم آن رادرک کنم. این حقیقت است.

۱۵. همیشه می خواهم که با شما رو راست باشم، نمی خواهم چیزی را فرض کنم یا هیچ تفکری را برگیرم، آنچه را که باور دارم، یا چیزی شبیه به آن. وقتی به شما می گویم، این گونه خواهد بود. حال، ابتدا باید او به من بگوید، سپس من به شما خواهم گفت. می دانم که تمام دنیا در شرایطی متزلزل قرار دارد. ما در زمان آخر هستیم. ولی یک چیزی که سعی کرده ام...

۱۶. برادر شاکاریان<sup>۳</sup> امروز صبح داشت تعریف می کرد، که چطور در طول صف دعا می رفته و قبل از اینکه افراد بالا بیایند، کارت دعایشان را می گرفته و آنها را می دیده، که آیا من آنچه را که آنها در کارت دعایشان نوشته اند، به آنها خواهم گفت، یا خیر. آنها هر چیزی روی کارت هایشان می نویسند. می دانید؟ و او می خواست بداند که این درست است یا خیر. او می گفت، در بیش از صد کارتی که او چک کرده، حتی یک کارت هم اشتباه نبوده است. [برادر شاکاریان می گوید: "هرگز یک اشتباه هم نبود."] و هرگز اشتباه نخواهد بود. می دانید، چون مادامی که او خداست، اگر من خودم را در آن دخیل کنم، پس همانجا و از ابتدا اشتباه است.

۱۷. یک دختر بچه که اکنون پدرش اینجا نشسته و به صحبت های من گوش می کند، مدتی قبل، نه، خیلی وقت پیش نزد من آمد. او خواب دیده بود. او می گفت: "برادر برانهام! این خواب به چه معنی است؟"

۱۸. گفتم: "نمی‌دانم خواهر. می‌بایست متوجه بشوم. البته اگر خداوند به من بگوید." پس رفتم و سعی کردم از خداوند بپرسم و او هرگز به من نگفت.

۱۹. آن دختر دوباره پیش من آمد. او گفت: "برادر برانهام! پس تفسیر رویای من چه شد؟"

۲۰. گفتم: "عزیزم! بیا بنشین." گفتم: "پدر و مادرت از دوستان خیلی خوب من هستند. می‌دانی؟ آنها این همه راه را از کانادا به اینجا آمده‌اند و موقتاً با من اقامت دارند. آنها به این ایمان دارند، به آنچه که می‌خواهم بگویم. و هرگز در طول زندگی، عمداً چیز غلطی به کسی نگفته‌ام. اگر من فکر کنم که می‌دانم که آن خواب به چه معناست، ولی تا زمانی که خودم آن را نبینم و بعد او به من نگوید که به چه معناست، نمی‌توانم به تو بگویم. می‌دانی اگر من الآن از خودم یک چیزی درست کنم، زمانی می‌رسد که تو بین مرگ و زندگی به من نیاز داشته باشی، آن وقت نمی‌دانی من را باور داشته باشی یا خیر."

۲۱. اگر به نام خداوند چیزی به تو بگویم، به واقع همان است. این کسی است که به من گفته است. و تا کنون، در تمام این سال‌ها، در سرتاسر جهان، هرگز یک‌بار هم اشتباه نبوده است. چون... و حال، می‌دانی که یک بشر نمی‌تواند اینقدر زائل نشدنی باشد. انجام این کار مستلزم روح خداست.

۲۲. و اکنون من حامل پیغامی هستم که در قبالت مسؤل هستم. و خیلی وقت‌ها در میان مردم متوجه شده‌ام که خوب، شاید یک نفر نشسته و فکر کند. فکر می‌کند که... او! من یک انسان بسیار مهیب هستم، قوم را دوست ندارم و همیشه آنها را منقطع می‌کنم. درحالی‌که این‌گونه نیست. این‌گونه نیست. من مردم را دوست دارم. ولی می‌دانید، محبت اصلاحگر است.

۲۳. اگر پسر کوچک شما در خیابان نشسته بود، و می‌گفتید: "جونور! عزیزم!

نمی‌خواهم که آنجا باشی، ولی... " و ماشین‌ها از کنارش رد می‌شدند. اگر شما او را به داخل بیاورید و او دوباره بیرون بدود، شما باید او را اصلاح کنید. اگر دوستش داشته باشید، این کار را خواهید کرد. مجبورید.

۲۴. اگر ببینید که یک نفر در یک قایق کوچک به سمت یک آبشار شناور است، و بدانید که آن قایق در صورت رسیدن به آبشار غرق خواهد شد، آیا می‌گویید: "جان! شاید بهتر باشد کمی فکر کنی. از عهده‌ی آن بر نمی‌آیی."؟ اگر منت بدانم که او از عهده‌ی این کار بر نمی‌آید، حتی باکشیدن و اجبار او را از قایق خارج می‌کنم. اگر بتوانم. چون محبت است که این کار را می‌کند.

۲۵. وحال، در این پیام‌هایی که می‌گویم، هرگز تلاش نکرده‌ام تا یک داکترین<sup>۴</sup> یا تعلیم را وارد کنم. این کار را در کلیسای خویش انجام خواهم داد. ولی در اینجا، در میان مردان و زمانی که از فرقه‌های مختلف و دارای تفکرات مختلف هستند، یک بخش معتدل آن را در نظر گرفته و توضیح می‌دهم. ولی آن‌قدر کافی که معتقدم، اگر از روح‌القدس خدا مولود شده باشید، متوجه منظور من خواهید شد؛ میان مردان مسیحی، متدیست، باپتیست، پرزبیتری، یا هر چیز دیگر.

۲۶. حال امشب، می‌خواهم که به پیدایش باب بیست و چهارم پردازیم. می‌خواهم بخوانم... از آیه‌ی ۱۲، باب بیست و چهار کتاب پیدایش را می‌خوانیم.

«او دعا کرد و گفت: "ای خداوند! خدای آقایم ابراهیم! امروز به من توفیق بده و عهد خودت را با آقایم ابراهیم حفظ کن. من اینجا در کنار چشمه‌ای هستم که زنان جوان شهر برای بردن آب می‌آیند. به یکی از آنها خواهم گفت: "کوزه خود را پایین بیاور تا از آن آب بنوشم." اگر او بگوید: "بنوش، من برای شترهایت هم آب می‌آورم." او

<sup>۴</sup> تعالیم مذهبی



همان باشد که تو برای بندهات اسحاق انتخاب کرده‌ای. اگر چنین بشود، من خواهم دانست که تو پیمانت را با آقايم حفظ کرده‌ای.»

۲۷. و بعد در کتاب مکاشفه... پیدایش، این ابتدای کتاب مقدس است. حال انتهای کتاب مقدس، می‌خواهم باب ۲۱ کتاب مکاشفه از آیه ۹ را بخوانم.

۲۸. می‌دانید که این متن کتاب پیدایش در مورد چیست... اگر می‌خواهید، تمام باب را بخوانید. این خداست که ایلعازر را می‌فرستد یا، عذر می‌خواهم. ابراهیم که ایلعازر را می‌فرستد، تا برای اسحاق یک عروس برگزیند. و ربکای زیبا بیرون آمد. در پاسخی کامل به دعای ایلعازر خادم ابراهیم، دعایی که او داشت. حال، در نهمین آیه از باب ۲۱ کتاب مکاشفه.

«آنگاه یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخر را به دست داشت، آمد و به من گفت: "بیا، من عروس، یعنی همسر بره را به تو نشان خواهم داد."»

۲۹. حال، امشب می‌خواهم برای این، موضوع انتخاب یک عروس را برگزینیم. و این، اگر برادری که اینجا مسئولیت ضبط را بر عهده دارد بخواند، این نواری است که می‌توانید پخش کنید.

۳۰. حال در این مورد، این بدان معنی نیست که مخاطب من جماعت حاضر در اینجا هستند، چون این نوارها به سراسر دنیا می‌روند. این نوارها عملاً به تعداد زیادی از زبان‌های مختلف ترجمه می‌شوند، حتی در سرزمین‌های بت‌پرستان در سراسر دنیا. ما این نوارها را بصورت رایگان در یک انجمن کلیسایی ارسال می‌کنیم. و آنها ترجمه شده‌اند و این نوارها به جنگل‌های آفریقا و به هندوستان ارسال می‌شوند. حال، «انتخاب یک عروس».

۳۱. در بسیاری از موارد زندگی، به ما یک حق انتخاب داده شده است. طریق زندگی، خودش یک انتخاب است. ما حق داریم تا راه خودمان را انتخاب کنیم. راه خودمان را برای زندگی انتخاب کنیم.

۳۲. تحصیلات یک انتخاب است. می‌توانیم انتخاب کنیم که آیا می‌خواهیم تحصیل کنیم یا نمی‌خواهیم تحصیل کنیم. این انتخابی است که ما داریم.

۳۳. درست و غلط، یک انتخاب است. هر مرد، زن، پسر و دختری باید انتخاب کند که می‌خواهد درست زندگی کند، یا نمی‌خواهد که درست زندگی کند. این یک انتخاب است. انتخاب یک امر بسیار عظیم است.

۳۴. سرنوشت ابدی شما یک انتخاب است. و شاید، امشب، قبل از اینکه این جلسه به اتمام برسد، برخی از شما انتخاب کنید که ابدیت را در کجا خواهید گذراند. شاید دفعات زیادی خدا را در زندگیتان گذاشته و رد کرده باشید. ولی یک زمانی خواهد بود که برای آخرین بار این کار را می‌کنید. یک مرزی بین رحمت و داوری قرار دارد. و این برای هر مرد و زن، پسر یا دختری بسیار خطرناک است که از آن مرز عبور کند. چون در صورت عبور از آن مرز، دیگر راه برگشتی وجود ندارد. پس امشب، شاید زمانی باشد که خیلی‌ها تصمیم‌شان را می‌گیرند که ابدیت بی پایان را در کجا صرف کنند.

۳۵. یک انتخاب دیگری هم هست که ما در زندگی داریم، و این یک شریک یا همدم زندگی است. یک مرد یا یک زن جوان، قدم به زندگی می‌گذارد، حق انتخاب به او داده شده است. مرد جوان انتخاب می‌کند. زن جوان می‌تواند بپذیرد یا آن را رد کند. ولی همچنان یک انتخاب است، در هر دو طرف. هم مرد و هم زن، آنها یک حق انتخاب دارند. شما نیز به عنوان یک مسیحی حق انتخاب دارید.

۳۶. تا اینجا، شما در آمریکا می‌توانید انتخاب کنید که به کدام کلیسا بروید. این امتیاز آمریکایی بودن شماست، که هر کلیسایی که می‌خواهید عضو آن باشید را انتخاب کنید. این یک انتخاب است. اگر نخواهید، مجبور نیستید که به هیچ یک از آنها بروید. ولی اگر بخواهید از متدیست به باپتیست، یا از کاتولیک به پروتستان یا... چیز دیگری تغییر بدهید، هیچ کس نمی‌تواند به شما بگوید یا مجبورتان سازد به کلیسای معینی بروید. این، این آزادی ماست. این چیزی است که دموکراسی ما است. هر انسانی می‌تواند خودش انتخاب کند. آزادی مذهب و... این چیز بسیار بزرگی است. خدا کمک کند تا بتوانیم این را حفظ کنیم.

۳۷. شما هم یک انتخاب دارید، هر چند که... وقتی شما کلیسا را انتخاب می‌کنید، می‌توانید کلیسایی را انتخاب کنید که شما را به سمت سرنوشت ابدیتان رهنمون خواهد ساخت. می‌تواند کلیسایی را انتخاب کنید که دارای آیینی خاص است، و شما فکر می‌کنید این آیین دقیقاً همان چیزی است که شما می‌خواهید. یا کلیسای دیگر که آیین خودشان را دارند.

۳۸. و بعد کلام خدا هست که حق انتخاب آن را دارید. شما باید انتخاب کنید. یک قانون نانوشته در مورد انتخاب در میان ما هست.

۳۹. به گمانم این ایلیا بود، یک‌بار بالای کوه کرمل، بعد از آن آزمون، در یک زمان بحرانی که ما نیز در شرف رسیدن به آن هستیم. شاید، امشب این بر من و شما باشد که این انتخاب را انجام دهیم، مثل تجربه‌ی بالای کوه کرمل. صادقانه بگویم، فکر کنم اکنون در حال اتفاق افتادن است، در سراسر دنیا، اکنون... و به زودی زمان آن خواهد بود که شما می‌بایست یک انتخاب انجام دهید.

۴۰. و شما مردانی که اینجا هستید، از کلیساهای فرقه‌ای‌تان، به این ایمان داشته باشید،

که زمان پیش روی شماست، زمانی که باید یک انتخاب انجام دهید. شما یا به شورای جهانی ملحق خواهید شد، یا دیگر نمی‌توانید که یک فرقه باشید. شما به این امر مجبور خواهید شد و آن انتخاب به زودی خواهد بود.

۴۱. و اینکه منتظر آخرین ساعت باشیم نیز خطرناک است. چون ممکن است دیگر از آن بیرون نیایید. می‌دانید، یک زمانی هست، یعنی هنگامی که به شما هشدار داده شده است. پس اگر از مرز هشدار عبور کنید، آن وقت در قسمت دیگر نشان خورده‌اید، داغ خورده‌اید.

۴۲. یادتان باشد، وقتی سال یوییل می‌شد و کاهن شیپور را به صدا در می‌آورد، هر غلامی می‌توانست آزاد بشود. اما اگر آنها از پذیرش آزادیشان سرباز می‌زدند، سپس باید به معبد برده می‌شد و در آنجا داغ خورده و حلقه به گوش می‌کردند. بعد او برای همیشه باید آقای خود را خدمت می‌کرد. این حلقه بعنوان نماد گوش دادن و شنیدن بر گوش او قرار می‌گرفت. «ایمان از شنیدن است» او صدای آن کرنا را شنید، ولی نخواست که به آن گوش کند.

۴۳. و خیلی اوقات، مرد و زن حقیقت خدا را می‌شنوند، و می‌بینند که آشکارا اثبات گشته است، ولی باز نمی‌خواهند به آن گوش کنند. دلایل دیگری هست. به جای روبرو شدن با حقیقت و واقعیت، انتخاب‌های دیگری می‌کنند. از اینرو گوش‌هایشان می‌تواند به روی انجیل بسته باشد. من به شما توصیه می‌کنم که وقتی خدا با قلب شما سخن می‌گوید، همان موقع عمل کنید.

۴۴. ایلیا به آنها یک حق انتخاب داد. «امروز انتخاب کنید چه کسی را خدمت می‌کنید. اگر خدا خداست، او را عبادت کنید و اگر بعل خداست، او را.»

۴۵. حال، همان‌طور که می‌دانیم امور طبیعی و جسمانی، نماد امور روحانی هستند.

همان‌گونه که در درس امروز صبح به خورشید و طبیعت او پرداختیم. این اولین کتاب‌مقدس من بود. قبل از اینکه حتی یک صفحه کتاب‌مقدس بخوانم، خدا را می‌شناختم. چون کتاب‌مقدس همه جا در طبیعت نوشته شده است و در تطابق و برابری کلام خداست. مانند مرگ، تدفین، رستاخیز طبیعت، طلوع خورشید، چرخش آن، غروب آن، طلوع مجددش. چیزهای زیادی هست که می‌توانیم الگو کنیم. پیغام «خداوند در طبیعت»، که باید بخاطر این پیغام از آن رد شویم.

۴۶. حال، اگر روحانی یا... طبیعی و جسمانی نمادی از روحانی است. سپس انتخاب یک عروس، در جسمانی، نمادی است از انتخاب عروس، عروس، در روحانی.

۴۷. حال، وقتی می‌خواهیم یک همسر انتخاب کنیم، بعنوان یک انسان این امری جدی است، چون این پیمان‌ها در اینجا تا زمانی است، که مرگ ما را از هم جدا کند. این طریقی است که ما باید آن را حفظ کنیم و شما در حضور خدا این پیمان را می‌پذیرید، که فقط موت شما را جدا خواهد ساخت. به گمانم که باید این‌گونه باشیم. یک مرد که در صحت عقل باشد، و برای آینده نقشه می‌کشد، باید خیلی با احتیاط یک همسر انتخاب کند. مراقب باشید که چه کار می‌کنید. و یک زن که یک شوهر را انتخاب می‌کند، یا انتخاب یک شوهر را می‌پذیرد، باید خیلی مراقب باشد که در حال انجام چه کاری است. خصوصاً در این ایام. یک مرد باید قبل از اینکه یک همسر را انتخاب کند، فکر کند و دعا کند.

۴۸. فکر می‌کنم امروزه چیزی که به آن رسیده‌ایم پرونده‌های بی‌شمار طلاق است. ما در آمریکا پیش‌تاز جهان در پرونده‌های طلاق هستیم. ما پیش‌تاز تمام دنیا هستیم. تعداد طلاق‌های اینجا بیش از هر جای دیگری است. این کشور، جایی که قرار است، و تصور بر این است که یک کشور مسیحی باشد. چه رسوایی، دادگاه طلاق ما! فکر کنم، دلیل آن این است که مردان از خدا فاصله گرفته‌اند، و زنان از خدا فاصله گرفته‌اند.

۴۹. و متوجه می‌شویم که مرد و زن باید در این باره دعا کنند، نه اینکه فقط به چشمان زیبا، یا به شانه‌های قدرتمند یا چیزی مثل آن، یا علائق دنیوی نگاه کنند. بلکه ابتدا به خدا نگاه کنید و بگویید: "خداوندا! آیا این نقشه توست؟"

۵۰. به گمانم امروز خیانت و تقلب بسیاری در جریان است، درست مانند درون مدارس. وقتی بچه‌ها نزدیک می‌شوند، در یک صبح، خیلی از بچه‌های محله، محله‌ی دوستم، می‌آیند و می‌گویند: "برادر برانهام! برای ما دعا می‌کنید؟ ما امروز یک امتحان داریم. تمام شب را کار کرده‌ام، و فکر نمی‌کنم بتوانم از عهده‌ی آن بریایم." فکر می‌کنم اگر هر بچه مدرسه‌ای... اگر شما و والدینتان سر میز صبحانه، می‌توانستید بگویید: "مادر! جان امروز امتحان دارد. بیاید برایش دعا کنیم." فکر کنم این کار می‌توانست به هر چیز دیگری به هر روشی که دارید، غلبه کند. به جای اینکه ورقه‌ی یک نفر دیگر نگاه کنید و تقلب کنید، فقط بیاید و برای آن موضوع دعا کنید.

۵۱. و اگر زمانی که می‌خواهیم ازدواج کنیم، کاری را که می‌خواهیم انجام دهیم، بررسی کنیم. وقتی همسرمان را انتخاب می‌کنیم، اگر این را بررسی کنیم، یک مرد باید جداً و صادقانه دعا کند، چون ممکن است تمام زندگیش را تباه کند. یادتان باشد، این پیمان تا وقتی است که مرگ ما را از هم جدا کند. و او ممکن است با انتخاب اشتباه زندگی خود را تباه کند. ولی اگر این را بدانند، که دارد انتخاب اشتباه را انجام می‌دهد و با زنی ازدواج می‌کند که مناسب همسری او نیست و این کار را به هر ترتیب انجام دهد، آن وقت این تقصیر اوست. اگر یک زن شوهری را بپذیرد و بداند که او شوهر مناسب او نیست؛ بعد از اینکه بداند چه چیزی درست و غلط است، پس این تقصیر خود اوست. پس نباید تا وقتی که کاملاً برای آن دعا کرده باشید، آن را انجام دهید.

۵۲. همین امر در مورد کلیسا نیز صادق است. حال، شما باید در مورد کلیسایی که در آن مشارکت دارید، دعا کنید. یادتان باشد، کلیساها حاملان روح هستند.

۵۳. حال، نمی‌خواهم که منتقد باشم. ولی می‌دانم که پیر هستم و یکی از این روزها باید اینجا را ترک کنم. باید در روز داوری پاسخگوی آنچه که امروز یا هر روز دیگری می‌گویم، باشم. و من باید در صداقت و یقین راستین بمیرم.

۵۴. وقتی به یک کلیسا می‌روید، اگر به رفتار آن کلیسا دقت کنید، فقط کافی است مدتی شبان را نگاه کنید، و معمولاً می‌بینید که کلیسا مانند شبان عمل می‌کند. گاهی اوقات، می‌توانیم روح یکدیگر را به جای روح القدس بگیریم. اگر به جایی می‌روید که شبان آنجا بسیار افراطی است، می‌بینید که جماعت نیز به همان طریق عمل می‌کند. شما را به جایی خواهم برد، جایی که می‌بینیم شبان می‌ایستد و دستانش را به جلو و عقب تکان می‌دهد، به جماعت نگاه کنید، آنها نیز همان کار را می‌کنند. پس اگر من می‌خواستم یک کلیسا را انتخاب کنم، یک کلیسای ناب، اصیل، بنیادین و انجیل تام، کلیسای کتاب مقدس را انتخاب می‌کردم، تا خانواده‌ام را در آن بگذارم. انتخاب. من نگاه کردم...

۵۵. پسرها، آن روز پسر برادر شاکاریان و داماد او من را بردند، تا برای یک مرد جوان دعا کنم؛ یک خواننده، یک پسر فوکولی، تازه برگشته بودم... فرد بارکر،<sup>۵</sup> این اسم او بود. تازه از یک سفر برگشته بودم و آنها با من تماس گرفتند که "فرد در حال مرگ است." و بعد، قبل از اینکه بتوانم به آن خانه بروم، یک پیغام دیگر رسید: "ممکن است همین الان مرده باشد." او بر اثر خونریزی مغزی، فلج شده و در حال مرگ بود. و همسرش از من خواسته بود تا برای او دعا کنم.

۵۶. با خود فکر کردم: "اوه! حتی اگر بتوانم پرواز کنم، قبل از اینکه به آنجا برسم، ممکن است او مرده باشد. شاید همین الان هم مرده باشد." پس فوراً تماس گرفتم و آن خانم را پشت تلفن آوردم. تلفن را آویزان کردیم کنار گوش فرد. او نمی‌توانست چیزی

قورت بدهد. برای قورت دادن، به او دستگاه وصل کرده بودند. زمانی که ما برای او دعا کردیم، او اشاره کرد و گفت که آن را از گلویش خارج کنند. حالا او قادر به قورت دادن بود. او آن روز نشسته بود. یک کلیسا، انتخاب یک کلیسا.

۵۷. چند لحظه قبل یک تماس تلفنی داشتیم. امروز صبح، یکی از اعضای کلیسای من، که یک زن باپتیست واقعی از لوییویل است، ساعات اولیه صبح امروز فوت کرد. و کلیسای من در خانه، یک گروه واقعی از مردان تخصیص یافته و وقف شده، خودشان با هم جمع شدند و به آنجا رفتند. قبل از اینکه مسئولین کفن و دفن بخواهند او را آماده‌ی دفن کنند، بالا سر او ایستادند و تا زمانی که حیات به او بازگشت، دعا کردند. و امشب، او زنده است. مشایخ کلیسای من، چرا که آنها آموخته‌اند تا ایمان داشته باشند همه چیز ممکن است. آنها با صداقت به حضور خدا آمدند. پس باید درست انتخاب کنید.

۵۸. همچنین، زنی که یک مرد انتخاب می‌کند، منعکس شخصیت و آرزوی اوست. اگر یک مرد زن نامناسب را انتخاب کند، این شخصیت و خصوصیات او را منعکس می‌کند. یک زن وقتی برای همسری برگزیده می‌شود، چیزی را که در مرد است، بازتاب می‌دهد. این نشان می‌دهد چه چیزی در درون اوست. مهم نیست که او در ظاهر چه می‌گوید. ببینید که او با چه ازدواج کرده است.

۵۹. به دفتر کار یک مرد رفته بودم، او می‌گوید که مسیحی است. تمام دیوارها مملو از پوسترهای مختلف و آن موسیقی در حال پخش است. پس من اهمیتی نمی‌دهم که او چه می‌گوید. به شهادت او باور ندارم، چون روح او از آن چیزهای دنیوی تغذیه می‌شود. چه می‌گویید، اگر او با یکی از دختران گروه کر ازدواج کند؟ یا چه می‌شد اگر او با یک ملکه‌ی سکس، یا یک فرد دنیوی زیبا و مدرن ازدواج می‌کرد؟ این بازتاب دارد. این نشان می‌دهد که او در ذهن خود چه چیزی دارد. اینکه خانه‌ی آینده او



قرار است چگونه باشد. چون او به دنبال این است که آن زن، فرزندانش را بزرگ کند. و او هر چه که باشد، به همان روش فرزندانش را بزرگ خواهد کرد. پس این نشان می‌دهد که چه چیزی درون مرد است. مردی که زنی مانند آن را می‌گیرد، نشان می‌دهد در مورد آینده به چه چیزی فکر می‌کند.

۶۰. می‌توانید تصوّر کنید که یک مسیحی چنین کاری را انجام دهد؟ خیر قربان! من نمی‌توانم. یک مسیحی راستین به دنبال یک ملکه‌ی زیبایی نخواهد بود، یا دختران گروه کر، و ملکه‌ی سکس. او به دنبال مشخصات مسیحی است.

۶۱. حال، نمی‌توانید همه چیز را داشته باشید. ممکن است یک دختری باشد که واقعاً زیاست، و دختر دیگر، شاید او... شاید آن یکی خصلتش خیلی بهتر از این یکی باشد. شما مجبور خواهید بود یکی را قربانی دیگری بکنید. ولی اگر او خصلت یک دوشیزه، یک زن را نداشته باشد، اهمّیت نمی‌دهم که او زیاست یا خیر. بهتر است به خصوصیات او نگاه کنید. خواه زیبا باشد، خواه نباشد.

۶۲. حال، اگر یک مسیحی همسری انتخاب می‌کند، باید یک زن اصیل، نجیب و تولّد تازه یافته را صرف نظر از اینکه چه شکلی است، انتخاب کند. این چیزی است که او هست، چیزی که او را می‌سازد. و بعد، دوباره این منعکس کننده‌ی خصوصیات خدایی آن مرد است. و نشان می‌دهد که چه چیزی در ذهن اوست و می‌خواهد در آینده چه باشد، چون خانواده‌اش توسط چنین زنی پرورش خواهد یافت. نقشه‌ای که او برای آینده‌ی خانه‌ی خویش می‌کشد.

۶۳. حال اگر او با یکی از افراد دنیوی مدرن، ملکه‌های سکس ازدواج کند، انتظار چه چیزی را می‌تواند داشته باشد؟ آن مرد انتظار داشتن چه خانه‌ای را می‌تواند داشته باشد؟ اگر او با دختری ازدواج کند که آن قدر این اصل اخلاقی را نداشته باشد که در منزل بماند

و به خانه رسیدگی کند و بخواهد که در دفتر کار کس دیگری کار کند، او چه جور خانه‌داری خواهد بود؟ شما پرستار بچه و هم‌هی اینها را خواهید داشت. این درست است.

۶۴. حال، من خیلی از آن دسته از افراد مدرن‌گرا در مورد کار کردن زنان نیستم. وقتی زنانی را می‌بینم که یونیفرم را می‌پوشند و سوار بر موتورهای بعنوان پلیس در شهری می‌چرخند؛ این برای هر شهری مایه رسوایی است، که به زنان اجازه‌ی چنین کاری داده شود. این تنزل را نشان می‌دهد. ما لازم نیست تا آن زنان را این‌گونه بیرون داشته باشیم. آنها هیچ ربطی به کارهایی اینچنین در بیرون ندارند.

۶۵. وقتی خدا به یک مرد همسری می‌دهد، بهترین چیز ممکن را به او می‌دهد، سوای نجات. ولی وقتی یک زن می‌رود و سعی می‌کند تا جای مرد را بگیرد، آن وقت در شرف تبدیل به بدترین چیزی است که می‌توان داشت. حال، این درست است. می‌بینید؟

۶۶. من، من می‌دانم که این بد است. اما حقیقت است. اهمیت نمی‌دهیم که چقدر بد است. باید با حقیقت روبرو شویم. این چیزی است که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد. می‌بینید؟

۶۷. حال، ما به وضوح نقشه‌ی روحانی را می‌بینیم. اکنون نقشه‌ی خدا برای خانه‌ی آینده‌اش با عروس آینده‌اش، نظاره می‌شود.

۶۸. اگر یک مرد با یک ملکه‌ی سکس ازدواج کند، می‌بینید که او برای آینده به دنبال چه چیزی است. اگر یک مرد با زنی ازدواج کند که در منزل نمی‌ماند، می‌بینید که برای آینده به دنبال چه چیزی است. و من یک...

۶۹. این بسیار وحشتناک است. احساس می‌کنم که باید این را بگویم. و من، من معمولاً وقتی احساس می‌کنم چیزی بگویم، باید آن را بگویم و این معمولاً طریق خداست.

۷۰. من، من همراه یک دامدار که با او کار می‌کردم، برای خرید گاو می‌رفتم. متوجه شدم که این پیرمرد قبل از اینکه بخواهد پیشنهادی بدهد، درست به صورت گاو ماده نگاه می‌کند. سپس سرش را بر می‌گرداند، و عقب جلو را نگاه می‌کرد. من هم به دنبال او راه می‌افزادم و او را نگاه می‌کردم. او آن گاو را از سر تا پا نگاه می‌کرد که ببیند آیا هیکل او خوب به نظر می‌رسد. سپس بر می‌گشت و به صورت او نگاه می‌کرد. گاهی اوقات سرش را تکان می‌داد و راه می‌افتاد. می‌گفتم: "جف! می‌خواهم چیزی را از تو پیرسم." گفت: "بگو، بیل!"

۷۱. گفتم: "چرا همیشه به صورت گاو نگاه می‌کنی؟" گفتم: "او خوب به نظر می‌رسد. یک، یک، یک گاو خیلی سنگین."

۷۲. گفت: "می‌خواهم چیزی به تو بگویم، پسر! خیلی چیزها باید یاد بگیری." و بعد از اینکه به من گفت، این را متوجه شدم. گفت: "اهمیت نمی‌دهم که چقدر بزرگ کرده است. شاید خیلی پرورار باشد، یا چه اسمی داشته باشد. ولی اگر آن نگاه وحشی را در چهره اش دیدی، هرگز آن را نخر." گفتم: "چرا جف؟"

۷۳. گفت: "خوب! اولین چیزی که هست... " گفت: "او هرگز یک جا بند نخواهد شد." و گفت: "او هرگز برای گوساله‌هایش مادر نخواهد بود." و گفت: "الآن او را در آغل بسته‌اند، به خاطر همین چاق است. او را با آن نگاه وحشی رها کن، خودش را به کشتن خواهد داد."

۷۴. گفتم: "می‌دانی، فکر کنم یک چیزی یاد گرفتم. به گمانم این را در مورد زنان هم می‌توان به کار برد." درست است. درست است.

۷۵. آن نگاه خیره و وحشی، آن ظاهر دنیوی، بهتر است از او فاصله بگیرید. پسر! تمام آن

چیزهایی که روی چشمان اوست، من، من آن را نمی‌خواهم. فکر نمی‌کنم که او یک مسیحی بشود. اهمیت نمی‌دهم که روزنامه‌ها و تلویزیون چقدر می‌گویند، او زیباست. این زننده‌ترین و ترسناک‌ترین منظره‌ای است که تا بحال دیده‌ام.

۷۶. وقتی برای نخستین بار آن را دیدم، در کافه تریای کلیفتون،<sup>۷</sup> یک روز صبح هنگام صرف صبحانه بود. چند نفر از این دختر خانم‌های جوان را دیدم که به آنجا می‌آمدند. من و برادر آرگانبرایت<sup>۸</sup> تازه به آنجا وارد شده بودیم. ما به طبقه‌ی پایین رفته بودیم و دیدم که آن دختر خانم وارد شد. فکر کردم: "خوب! من، من، من نمی‌دانم." قبلاً هرگز چنین چیزی ندیده بودم. به نظر می‌رسید که به فساد رسیده است. می‌دانید، یک جور ظاهر مسخره، اینها را برای تمسخر نمی‌گویم. این را می‌گویم که... می‌دانید، من شاهد جذام بوده‌ام. من میسیونر هستم و همه جور چیزهای عجیب دیده‌ام؛ از امراض مختلف. می‌دانید، می‌خواستم نزد آن دختر خانم بروم و بگویم: "من، من یک خادم خدا هستم و برای بیماران دعا می‌کنم. تمایل دارید که برایتان دعا کنم؟" و تا بحال چیزی مثل آن ندیده بودم. و بعد دو یا سه نفر دیگر به آنجا وارد شدند. به نوعی به عقب رفتم و منتظر شدم.

۷۷. و برادر آرگانبرایت به من نزدیک شد. گفتم: "برادر آرگانبرایت!" شاید اکنون اینجا باشد. گفتم: "آن زن چه شده است؟" می‌بینید؟ و او گفت: "این، این آرایش است."

۷۸. گفتم: "خوب، خدای من!" فکر کنم باید او را در جایی مثل آسایشگاه نگاه‌دارند، تا از شیوع این در بین سایر زنان جلوگیری کنند.

۷۹. ولی می‌دانید، باید وقتی می‌خواهید انتخابی انجام دهید، برنامه ریزی کنید. مراقب باشید و دعا کنید. چون می‌بینیم از این طریق، کلام و وعده‌ی او، عروسی که یک مرد

انتخاب می‌کند، قرار است نشانگر شخصیت او باشد. این نشانگر چیزی است که درون اوست.

۸۰. حال، می‌توانید تصور کنید مردی که از روح‌القدس پر باشد، چنین کسی را بعنوان همسر انتخاب می‌کند؟ [جماعت می‌گویند: "نه."]" من، من، من این را درک نمی‌کنم. برادران! شاید من کمی عجیب و غریب باشم. ولی می‌دانید، قادر به درک این نیستم. می‌بینید، توجه داشته باشید. چون این قرار است نشانگر چیزی باشد که در درون اوست. این زن قرار است به او در ساخت خانه‌اش در آینده کمک کند.

۸۱. اکنون، وقتی چند لحظه این را به حالت روحانی، به بخش روحانی تعمیم می‌دهیم، زمانی که می‌بینید کلیسا در دنیا است، مثل دنیا عمل می‌کند و بر دنیا پیشی می‌گیرد. در دنیا سهم می‌شود و بر احکام خود می‌افزاید؛ هر چند که خدا هرگز آنها را مکتوب نکرده باشد، پس می‌توانید متصور باشید که مسیح هرگز عروسی مانند آن را بر نخواهد گرفت. می‌توانید متصور یکی از این کلیساهای مدرن امروزی بعنوان عروس باشید؟ نه خداوند. من... من به سختی می‌توانم چنین چیزی را درک کنم. ممکن است شما خودتان را به چنین فردی پیوند دهید؟ اگر انجام می‌دهید، به نوعی باعث ایجاد یأس و ناامیدی در باور من نسبت به خودتان می‌شوید.

۸۲. بعد، اگر خدا خود را با چنین چیزی پیوند بدهد چطور، یک فاحشه‌ی فرقه‌ای؟ فکر می‌کنید که این کار را می‌کند؟ «صورت دینداری دارند و قوت آن را انکار می‌کنند.»<sup>۹</sup> هرگز چنین نخواهد کرد. این عروس باید خصوصیات او را در خود داشته باشد. کلیسای حقیقی و راستین و تولد تازه یافته، باید حاوی مشخصاتی باشد که در مسیح بود. زیرا شوهر و زن یک هستند. و اگر عیسی تنها کاری را انجام می‌داد که باعث خشنودی خدا بود، کلام او را حفظ کرده و آشکار می‌کرد. عروس او نیز لاجرم از انجام همین

<sup>۹</sup> دوم تیموثائوس ۵:۲

کار خواهد بود و نمی‌تواند به هیچ طریقی یک فرقه باشد. چون بعد، مهم نیست که چقدر می‌خواهید این را رد کرده و «نه» بگویید. او در جایی توسط یک هیئت کنترل می‌شود، که به او می‌گویند چه کاری را می‌تواند انجام بدهد و چه کاری را نمی‌تواند انجام بدهد. خیلی اوقات آنها میلیون‌ها مایل از کلام راستین فاصل دارند.

۸۳ بسیار بد است که ما از رهبر حقیقی که خدا برای هدایت کلیسا برای ما گذاشته است، فاصله بگیریم. و وقتی که او، یعنی روح‌القدس بیاید، شما را به جمیع راستی‌ها هدایت خواهد نمود.<sup>۱۰</sup> این امور را برای شما مکشوف خواهد کرد، که به شما گفته‌ام. آنها را به یاد شما خواهد آورد، و چیزهایی را که باید واقع شوند، به شما نشان خواهد داد. روح‌القدس باید آن کار را انجام می‌داد. حال کلیسای مدرن از آن نفرت دارد. آنها علاقه‌ای به آن ندارند. پس چگونه می‌توانند عروس مسیح باشند؟ امروزه قوم در حال انتخاب یک فرقه است. کاری که می‌کند، تنها بازتاب درک ضعیف و ناچیز آنها از کلام است.

۸۴ قصد آزرده خاطر کردنتان را ندارم، ولی می‌خواهم این موضوع آن‌قدر به عمق وارد شود، که به آن نظر کنید.

۸۵ زوج‌های زیادی را به نکاح درآورده‌ام، اما این همیشه برای من یادآور مسیح و عروس او هستند. یکی از ازدواج‌هایی که چند وقت قبل در اینجا انجام دادم، یکی از چیزهای برجسته در زندگی من بود. این مربوط به چندین سال قبل است، زمانی که یک خادم جوان بودم.

۸۶ برادر من در پی دبلیو.ای<sup>۱۱</sup> کار می‌کرد. نمی‌دانم هنوز کسی آن را بخاطر دارد یا خیر؟ هر کس که هم سن و سال من باشد. این یک پروژه دولتی بود و برادر من در آن

<sup>۱۰</sup> اشاره به یوحنا ۱۶:۱۳  
<sup>۱۱</sup> P.W.A

کار می‌کرد. آنها برای حفاظت از منابع طبیعی در حدود سی مایل، در حال حفر چند برکه بودند.

۸۷. یک پسری آنجا با او کار می‌کرد که اهل ایندیاناپولیس<sup>۱۲</sup> بود. او! در حدود، حدود صد مایل بالاتر از جفرسون ویل، یعنی جایی که من زندگی می‌کنم، یا به عبارتی زندگی می‌کردم. و یک چیز بود که... یک روز او به برادرم گفته بود. او گفته بود: "داک! من، من می‌خواهم ازدواج کنم، فقط اگر آنقدر پول داشته باشم که به واعظ پرداخت کنم." او گفت: "آنقدر پول داشتم که گواهی خود را بگیرم، ولی..." گفت: "آنقدر که بخواهم به واعظ پرداخت کنم، پول ندارم."

۸۸. داک گفته بود خوب برادر من یک واعظ است. و او، او می‌تواند شما را عقد کند. او گفته بود: "او هرگز بابت چنین چیزهایی از مردم پول دریافت نمی‌کند." او گفته بود: "ممکن است پرسوی که آیا من را عقد می‌کند یا خیر؟"

۸۹. خوب آن شب برادرم از من درخواست کرد و من گفتم: "اگر او تابحال ازدواج نکرده باشد، یا هر یک از آنها، و همه چیز آنها مرتب باشد." او گفت: "خوب باشه، من سوال خواهم کرد." و من گفتم: "اگر این گونه بود، به اینجا بیایند."

۹۰. بعد، روز شنبه، او و آن پسر پیش من آمدند. برای من همیشه بازگشت به عقب و نگاه به آن، امر عظیمی بوده است. من... یک بعد از ظهر بارانی، یک شورت قدیمی، با چراغ جلویی که روی آن با سیم خاردار پوشیده شده بود، نزدیک شد. درست کمی بعد از آنکه همسر خود را از دست داده بودم. و در دو اتاق کوچک، مجرد زندگی می‌کردم. و داک هم آنجا با من منتظر آنها بود.

۹۱. و پسری از ماشین پیاده شد، که مسلماً از نظر من هیچ شباهتی به داماد نداشت.

حدس می‌زنم برای هیچ کس دیگری هم نداشت. می‌توانستم به سادگی... یک جفت کفش خوب و زیبا به قیمت یک و نیم دلار بخرم و او یک جفت کفش کهنه بر پا داشت. و شلوار او حقیقتاً از این شلوارهای شل و افتاده بود. و یک کت مشکی خال خالی بر تن داشت. این گونه به نظر می‌رسید که از یک ماشین لباسشویی در آورده‌اند. بدون اینکه شسته شود و رگه رگه شده بود. اینطوری پیچیده شده بود، و گوشه‌اش بالا بود.

۹۲. دوشیزه خانمی هم در کنار او پیاده شد. با یک، آه! یکی از پیراهن‌های راه راه بر تن.

۹۳. نمی‌دانم، یک‌بار در گفتن اسم این چیزها دچار اشتباه شدم. گینگهام<sup>۱۳</sup> به گمانم به این اسم خوانده می‌شد. و این... گفتم که این دوباره اشتباه است. همیشه همین کار را می‌کنم. و من گفتم...

۹۴. او از ماشین پیاده شد و آنها از پله‌ها بالا آمدند. و، و وقتی که قدم به داخل گذاشتند... آن موجود بیچاره! فکر کنم او تنها یک دامن بر تن داشت. او کفشی بر پا نداشت و از ایندیاناپولیس به آنجا مسافرت کرده بود. موهایی داشت که به پشت بسته بود. موهایی بلند، که آن را از پشت بافته بود. بسیار جوان به نظر می‌رسید. و من گفتم: "آیا آن‌قدر بزرگ شده‌ای که بتوانی ازدواج کنی؟"

۹۵. او گفت: "بله، آقا!" و گفت: "اجازه نامه‌های مکتوب پدر و مادرم را به همراه دارم." او گفت: "باید آن را اینجا در دادگاه ارائه می‌دادم، تا بتوانم گواهی خودم را دریافت کنم."

۹۶. گفتم: "بسیار خوب." گفتم: "قبل از اینکه بخواهم مراسم ازدواج را انجام بدهم، باید چند لحظه با شما صحبت کنم. آنها نشستند. پسر همچنان به اطراف اتاق نگاه



می کرد. شدیداً نیاز به این داشت که موهایش را اصلاح کند. و همچنان اطراف اتاق را نگاه می کرد. او به من گوش نمی کرد. گفتم: "پسرم! می خواهم به آنچه که می گویم گوش کنی" گفت: "بله آقا!" و من گفتم: "آیا این دختر را دوست داری؟" گفت: "بله آقا! دوستش دارم." از دختر پرسیدم: "او را دوست داری؟" "بله آقا! دارم."

۹۷. گفتم: "حال، جایی را داری که بعد از ازدواج او را به آنجا ببری؟" گفت: "بله آقا! دارم."

۹۸. گفتم: "بسیار خوب، حال" گفتم: "می خواهم سوالی از تو بپرسم. متوجه شدم که اینجا در پی. دبلیو. ای کار می کنی." او گفت: "بله آقا! حدوداً دوازده دلار در هفته." گفتم: "فکر می کنی می توانی یک زندگی برای او مهیا کنی؟" گفت: "هر کاری که بتوانم، انجام خواهم داد."

۹۹. گفتم: "این خوب است." گفتم: "چه می شود اگر... خواهر! اگر کارش را از دست بدهد چه؟ می خواهی چه کار کنی؟ می خواهی برگردی پیش مامان و بابا؟" دختر گفت: "خیر آقا! می خواهم با او بمانم."

۱۰۰. و من گفتم: "آقا چه؟ آگه سه یا چهار فرزند داشته باشید، هیچ نداشته باشید که برای خوراک به آنها بدهید و کاری هم نداشته باشید؛ می خواهید چه کار کنید؟ او را می فرستید که برود؟"

۱۰۱. گفت: "خیر آقا! من مبارزه خواهم کرد. به یک نحوی از پس آن بر می آییم."

۱۰۲. کمی لمس شدم. و دیدم که حقیقتاً عاشق آن دختر بود، و عاشق یکدیگر بودند. و من آنها را به عقد یکدیگر در آوردم.

۱۰۳. بعد، می خواستم بدانم، او را به کجا برده است. چند روز بعد، از برادرم پرسیدم:

"داک! او کجاست؟" او گفت: "رفته‌اند به نیوآلبانی."<sup>۱۴</sup> یک شهر کوچک پایین تر از ما.

۱۰۴. و پایین رودخانه، جایی که چند قوطی حلبی انبار کرده بودم. جایی که وقتی سیم کشی می‌کردم هر روز به آنجا می‌رفتم. خوب وقتی سایر دوستان همه دور هم می‌نشستند و جوک تعریف می‌کردند و از این چیزها. من سوار تریلر می‌شدم و به آنجا می‌رفتم. در خلال آن دعا می‌کردم و کتاب مقدس خودم را مطالعه می‌کردم. زیر یک تکه حلبی بزرگ، جایی که آن کارگاه آهن قدیمی قرار داشت. تعداد زیادی از واگن‌های باربری قرار داشت.

۱۰۵. و این دوستان به آنجا رفته و یکی از واگن‌های باربری را گرفته بود. یک در بر روی آن نصب کرده بود و روزنامه و مقوای رنگی گذاشته بود.

۱۰۶. چند نفر می‌دانند که این مقوای رنگی چیست؟ پس اینجا هیچ کس اهل کنتاکی نیست. یک تکه مقوا است که روی آن را با پونزهای رنگی و میخ‌های کوچک می‌پوشانند. سپس می‌کشند روی... این مقوای رنگی است.

۱۰۷. بعد رفته بود به آهنگری و چند تکه آهن و این چیزها تهیه کرده بود و یک پله ساخته بود، تا از آن بالا بروند. چند جعبه‌ی کهنه را برداشته بود و با آن میز درست کرده بود. یک روز با خودم فکر کردم، بروم به آنها سر بزنم که چه می‌کنند.

۱۰۸. حدود شش ماه قبل از آن، من دختر ای.وی. نایت<sup>۱۵</sup> را به عقد پسر ای.تی. اسلایدر<sup>۱۶</sup> در آورده بودم. ای.وی. نایت یکی از ثروتمندترین افرادی است که در اطراف

رودخانه اوهایو<sup>۱۷</sup> ساکن است. او مالک کارگاه‌های بزرگی در آنجاست، که خانه‌های پیش ساخته درست می‌کنند. و اسلایدر مالک کمپانی سَند و گراول<sup>۱۸</sup> است. بچه‌های میلیونر. و من مراسم ازدواج آنها را انجام دادم.

۱۰۹. بعد من برگشتم به یک جایی، برای دو هفته این مراسم را تمرین کردم. رفتم به یک اتاق کوچک و روی یک بالش زانو زدم. با تمام زیبایی و شکوهی که با آن مواجه شده بودم، یا قرار بود با آن مواجه شوم تا آن زوج را به ازدواج هم در بیاورم. وقتی آنها بیرون آمدند، آنها... این زوج دیگر نیز آنجا در یک اتاق کوچک ایستاده بودند. یک اتاق کوچک که با یک کاناپه و تخت تاشو پر شده بود. ولی هر دوی آنها در یک مراسم به عقد هم درآمدند.

۱۱۰. و بعد یک روز تصمیم گرفتم تا به آن زوج ثروتمند سرزنم. آنها مجبور نبودند کار کنند. چون پدرهای میلیونی داشتند که خانه‌ی زیبایی برای آنها تدارک دیده بودند. راستش را بخواهید دستگیره‌ی درهای خانه‌ی بزرگی که ای.وی. نایت بالای تپه دارد، همه از طلای چهارده عیار بود. پس می‌توانید تصور کنید که این زوج در چه نوع خانه‌ی زندگی می‌کردند. آنها مجبور نبودند کار کنند. هر سال یک کادیلاک زیبا به آنها داده می‌شد. آنها هنوز بچه بودند، ولی هر چه نیاز داشتند در اختیار داشتند. وقتی یک روز به آنجا رفتم...

۱۱۱. حال، چگونه با آنها آشنا شدم، یکی از دوستان آنها از دوستان خوب من بود. همه ما به نوعی با هم دوستان صمیمی شدیم. و این‌گونه بود که با آنها آشنا شدم. پس زمانی که می‌خواستند ازدواج کنند، من آنها را به عقد هم در آورم.

۱۱۲. بعد من رفتم تا به آنها سرزنم. از ماشین خود خارج شدم و از پله‌ها بالا رفتم. رفتم

بالا، کمی زیادی نزدیک شدم و صدای آنها راشنیدم. در حال مشاجره بودند. آنها به یکدیگر حسادت می‌کردند. او دختر واقعاً زیبایی بود. به نوعی شبیه یکی از این ملکه‌های زیبایی بود. چند جایزه برنده شده بود. چند ماشین و چیزهای دیگر را بعنوان ملکه‌ی زیبایی برنده شده بود. به آنها نگاه کردم. یکی در یک گوشه نشسته بود و دیگری در گوشه‌ی دیگر و در مورد دختر یا پسری که با او رقصیده بودند، با هم مشاجره می‌کردند.

۱۱۳. وقتی رفتم بالا آنها خیلی سریع از جا پریدند و دستشان را دور هم حلقه کردند، و دستان آنها، به سمت در ورودی حرکت کردند و گفتند: "سلام، حالتان چطور است برادر برانهام؟" گفتم: "بسیار خوب. احوال شما چطور است؟"

۱۱۴. و، او! "من - من... ما خیلی خوشبخت هستیم. اینطور نیست عزیزم؟" و او گفت: "بله عزیزم." می‌بینید؟

۱۱۵. حال، می‌بینید؟ شما بر چیزی قرار می‌گیرید که واقعی نیست. شما نمی‌توانید با نقاشی یک آتش خودتان را گرم کنید. مثل برخی از این کلیساها که سعی می‌کنند پنطیکاست را نقاشی کنند. از چیزی که هزار یا دو هزار سال قبل اتفاق افتاده است. شما نمی‌توانید با نقاشی آتش گرم شوید. پنطیکاست امروز به اندازه‌ی همان زمان واقعی و حقیقی است. می‌بینید؟ بله، آتش هنوز در حال نزول است. این یک آتش نقاشی شده نیست. یک آتش حقیقی است.

۱۱۶. خوب، این از آنها. می‌بینید؟ من این گونه زندگی نمی‌کنم.

۱۱۷. "او!" فکر کردم: "میدانی، آن پایین کنار رودخانه و بر روی آن صخره‌ها، آن یکی زوج زندگیشان را شروع کردند..." با خودم فکر کردم: "بعد از ظهر یک روز شنبه، بروم و بینم اوضاع و احوالشان چطور است."

۱۱۸. بعد، با صورتی کثیف. با لباس کثیف کار که برتن داشتم، با جعبه‌ای ابزار به دست. با خودم فکر کردم: "سرزده نزد آنها می‌روم." سرزده به آنجا رفتم. گویی دنبال شکاف میان عایق سیم‌ها می‌گردم، که بر اثر رعد و برق ایجاد شده است. همین‌طور که در امتداد خطوط تلفن و کابل‌های برق در طول رودخانه حرکت می‌کردم. یک شورت قدیمی آنجا جلوی در بود. یک سال بعد از آنکه آنها را به ازدواج یکدیگر درآوردم. آنجا یک... در باز بود و می‌توانستم صدای صحبت کردن آنها را بشنوم. ممکن است این دورویی باشد. ولی آن‌قدر نزدیک شدم که بتوانم صدایشان را خوب گوش کنم و بینم چه می‌گویند. آنجا ایستاده بودم. می‌خواستم خودم بدانم.

۱۱۹. می‌خواهم متوجه شوم و مطمئن باشم می‌دانم از چه چیزی صحبت می‌کنم. این همان کاری است که در مورد کلام خدا نیز انجام می‌دهم. اینکه این حقیقت است، یا اینکه حقیقت نیست؟ آیا او کلامش را حفظ می‌کند یا کلام خویش را حفظ نمی‌کند؟ اگر کلام خود را حفظ نکند، پس آن وقت خدا نیست. می‌بینید؟ اگر کلامش را حفظ کند، پس خداست. متوجه هستید؟

۱۲۰. و من خواستم بینم آنها در چه وضعیتی هستند. بعد آرام آرام به یک کنار رفتم، خیلی ساده او را شنیدم که می‌گفت: "اوه، عزیزم! خیلی دلم می‌خواست آن را برایت بگیرم."

۱۲۱. دختر گفت: "بین عزیزم... " او گفت: "این لباس خیلی خوب است." گفت: "این لباس هیچ مشکلی ندارد." گفت: "ممنونم. ولی می‌دانی..."

۱۲۲. یک دوری زدم تا بتوانم توی شکاف به داخل نگاه کنم، جایی که در آن واگن باری باز مانده بود. و او آنجا بود. آنجا نشسته بود، در آغوش مرد، دستان مرد به دور زن و دستان زن به دور مرد. مرد یکی از این کلاه‌های قدیمی را بر سر داشت، یک سوراخ

کوچک در آن ایجاد کرده و چک حقوقی خود را از همان سوراخ بیرون کشید و می‌گفت: "کلی هزینه خوراک، کلی برای بیمه و کلی بابت ماشین." آنها نمی‌توانستند تمام نیازهایشان را برطرف کنند. در راه برگشت، یک لباس زنانه زیبا را پشت پنجره‌ی یک فروشگاه دیده بود که یک دلار یا چیزی در این حدود قیمت داشت. دو هفته بود که داشت آن را می‌دید دوست داشت آن را بخرد. می‌گفت: "خوب! می‌دانی عزیزم، در این لباس خیلی زیبا می‌شوی." و گفت: ...

۱۲۳. او گفت: "اما عزیزم! من، من لباس داشتم. واقعاً نیازی به آن ندارم." می‌بینید؟ و آن ملکه‌ی کوچک...

۱۲۴. رفتم به عقب، به بالا نگاه کردم. می‌توانستم یک مناره را از بالای آن یکی ساختمان بینم. آنجا ایستادم و چند دقیقه نگاه کردم. با خود فکر کردم: "چه کسی ثروتمند است؟" فکر کردم: "بیل برانهام! اگر، اگر می‌خواستی یکی از اینها را انتخاب کنی به کجا می‌رفتی؟" من شخصاً آن چیز زیبا که بالای آن تپه بود را انتخاب نمی‌کنم. من این شخصیتی که این پایین است را انتخاب می‌کنم، بعنوان یک خانه‌دار واقعی. کسی که من را دوست داشت و کنار من می‌ماند. کسی که سعی می‌کرد یک خانه بسازد، نه اینکه برای هر چیز جنجال راه بیندازد، بخاطر لباس‌های مجلل، کسانی که با شما بود، بخشی از شما.

۱۲۵. این همیشه در ذهن من می‌ماند، که چگونه بود. یکی یک دختر زیبا را انتخاب می‌کند، دیگری یک شخصیت را بر می‌گزیند. حال، این تنها طریقی است که می‌توانید انتخاب کنید. ابتدا، به دنبال شخصیت باشید، بعد، عاشق او باشید.

۱۲۶. توجه داشته باشید، آدم نخست برای همسر خویش، هیچ انتخابی نداشت. او انتخابی نکرد. خدا یکی را برای او خلق کرد. او آن را انتخاب نکرد. و متوجه می‌شویم

که او آدم را به انحراف از کلام خدا هدایت کرد. او نرفت تا برای این موضوع دعا کند. او، مثل شما و من نیست. او انتخابی نداشت. و باز با انجام این کار، او آدم را از جایگاه درست خویش، بعنوان پسر خدا منحرف کرد. حوّا این کار را از طریق نشان دادن یک زندگی مدرن تر انجام داد. واقعاً نباید این کار را می کرد. ولی شخصیت او نشان داد که در اشتباه بود. اعمال و نیت او به سادگی اشتباه بود، و با استدلال خویش آدم را قانع کرد. نور تازه و مدرنی یافته، که خلاف کلام خدا بود. راه بهتری برای زندگی وجود داشت.

۱۲۷. و امروز چند زن یا بالعکس چند مرد می توانند یک زن خوب را از خدا دور کنند، یا یک مرد خوب را از خدا دور کنند، با گفتن اینکه: "این مذهب، شما پسرهای پنطیکاستی، آن مذهب... " می گویند: "اوه! این از مد افتاده است. این یک چیز سنتی است. باور نکن." بهتر است قبل از ازدواج با آن دختر خوب دعا کنید. اهمیت نمی دهم که چقدر زیباست. مرد هم همین طور.

۱۲۸. حوّا توانست آدم را خارج از اراده خدا قانع کند، تا کاری را انجام دهد که نباید انجام می داد. و این طریق، باعث مرگ در تمام نسل بشر شد. بخاطر همین است که کتاب مقدس او را از تعلیم منع می کند، یا موعظه یا سروکار داشتن با کلام خدا به هر نحوی.

۱۲۹. می دانم خواهر! خیلی از شما می گویند: "خدا من را برای موعظه خوانده است."

۱۳۰. نمی خواهم با شما بحث کنم. بلکه می خواهم به شما بگویم، کلام خدا می گوید این کار را نکنید. «زن را اجازت نمی دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود. بلکه در سکوت بماند.»<sup>۱۹</sup> خوب می گویند: "خداوند به من گفته است این کار را نکنم."

۱۳۱. هیچ تردیدی در این زمینه ندارم. پیغام من در آن شب درباره‌ی بلعام را شنیده‌اید؟ بلعام اوّلین تصمیم قاطع خدا را داشت: "این کار را نکن." اما به طفره رفتن از آن ادامه داد، تا سرانجام خدا گفت برو و آن را انجام بده.

۱۳۲. شاید خداوند به شما اجازه دهد موعظه کنید. نمی‌گویم او این کار را نکرده است. اما این بر طبق کلام و نقشه اصلی او نیست. «زنان شما در کلیساها خاموش باشند، زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست، بلکه اطاعت نمودن. چنانکه تورات نیز می‌گوید.»<sup>۲۰</sup> این درست است، بنابراین قرار نیست که این کار را بکند.

۱۳۳. حال، دوباره توجّه کنید که عروس جسمانی چگونه نماد عروس روحانی است. کلام می‌گوید که: «مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد.»<sup>۲۱</sup>

۱۳۴. حال می‌خواهم چند دقیقه در مورد عروس عیسی مسیح صحبت کنم. ولی تلاش می‌کنم تا یک پس زمینه از آن را به شما نشان دهم.

۱۳۵. «زن برای مرد ساخته شد و نه مرد برای زن.» دلیلش این است. در زمان شریعت چند همسری قانونی بود. به داود نگاه کنید که با پانصد همسر خود بود، و کتاب مقدّس می‌گوید: «او مرد محبوب دل خدا بود.» و پانصد همسر داشت. و سلیمان با هزار همسر، ولی هیچ یک از آنها اجازه نداشتند شوهر دیگری داشته باشند.

۱۳۶. نوار صحبت من در مورد ازدواج و طلاق را تهیه کنید. مدّتی قبل در اینجا بالای کوهستان توکسان بودم و در این مورد دعا می‌کردم. مدارس را تعطیل کردند تا آن ستون آتش را نگاه کنند، که به صورتی مدور و قیفی شکل کوهستان را احاطه کرده بود. جلو و عقب، بالا و پایین. اهالی اینجا آن را می‌دانند، این را دیدند، و این زمانی بود

<sup>۲۰</sup> قرنتیان اول باب ۱۴: ۲۴

<sup>۲۱</sup> قرنتیان اول باب ۱۱: ۹



که حقیقت این ازدواج و طلاق را به من گفت. اگر یک چیزی هست که به این سمت می‌رود، و یکی به آن سمت، باید یک جایی حقیقت وجود داشته باشد. بعد از هفت مهر، او آنچه را که حقیقت آن بود، نشان داد.

۱۳۷. توجّه داشته باشید، او نمی‌توانست شوهر دیگری داشته باشد. زیرا «زن برای مرد ساخته شده و نه مرد برای زن» تمام آن پانصد زن فقط همسر داود بودند، و این یک نمونه بود. وقتی مسیح در سلطنت هزار ساله بر تخت بنشیند، عروس او یک فرد نخواهد بود، بلکه ده‌ها هزار نفر خواهند بود، عروس، همه در یک. بعنوان شخص، داود همسران متعددی داشت، ولی همه‌ی آنها فقط همسر او بودند. درست مانند تمام ایمانداران که عروس مسیح است، چون این «او» است، یعنی زن. او مرد بود. حال، ما برای مسیح ساخته شده بودیم. مسیح برای ما ساخته نشده بود.

۱۳۸. این کاری است که ما امروزه در کتاب‌های تعلیمی خودمان می‌کنیم. سعی می‌کنیم تا کلام را «که مسیح است»، با خودمان وقف بدهیم. بجای اینکه سعی کنیم خودمان را با کلام وقف بدهیم. این تفاوت است.

۱۳۹. وقتی یک مرد دختر خاصی را از یک خانواده برمی‌گزیند، نباید متکی به زیبایی باشد. چون زیبایی فریبنده است و زیبایی، زیبایی مدرن و دنیوی، از شریر است. او! می‌شنوم که یک نفر آنجا گفت: "مواظب باش واعظ!"

۱۴۰. می‌گویم که این چیزها در این دنیا، آنچه که زیبایی خوانده می‌شود، کاملاً از شریر است. این را به شما اثبات خواهم نمود. در نور این ملاحظه، کلام قدوس خدا را تفتیش کنیم تا ببینیم که این درست است یا نه. بعضی از شما خانم‌ها که می‌خواهید بسیار زیبا باشید! ببینیم که این از کجا می‌آید. در ابتدا می‌بینیم که شیطان آن‌قدر زیبا بود که فرشتگان را فریفت. او زیباترین فرشته در میان آنها بود. نشان داده شده که زیبایی در

شریر قرار دارد. امثال می گوید سلیمان گفت: "زیبایی باطل است." ۲۲ درست است. گناه زیباست. مسلماً اینطور است. جذاب است.

۱۴۱. می خواهم از شما پرسیم و چیزی به شما بگویم. چند دقیقه توجه کنید. از بین تمام گونه‌های موجود در جهان، پرندگان، حیوانات، همه به غیر از انسان، متوجه می‌شویم که در تمام حیات وحش، این موجود نر است که زیباست نه ماده. چرا؟ نگاه کنید، به آهو نگاه کنید، آهوی نر زیبا با آن شاخ‌ها و یا آهوی ماده‌ی بی شاخ، به مرغ نگاه کنید. مرغ خال خالی کوچک و خروس پُر پروبال زیبا. به کبوتر نر و ماده نگاه کنید. به اردک نر و ماده نگاه کنید. می‌بینید؟ و هیچ گونه‌ای در جهان وجود ندارد، که خلق شده باشد و بتواند به ابتدال یک زن فریب دهد.

۱۴۲. حال، بلند شوید که از اینجا بیرون بروید. صبر کنید تا انتهای این را بشنوید. می‌بینید؟ متوجه هستید؟

۱۴۳. هیچ چیزی نیست، هیچ گونه‌ی موثی غیر از زن نیست که بتواند از نظر اخلاقی بد سیرت باشد. از نظر اخلاقی سگ را «شهوتران» و خوک را «بی بندوبار» می‌گویند. ولی اخلاقیات آنها نسبت به نیمی از ستاره‌های فیلم‌ها بیشتر است. آنها نمی‌توانند هیچ چیز دیگری باشند.

۱۴۴. و این زن بود که به خاطر انحراف تغییر یافت. درست است. می‌بینید که زیبایی، او را به کجا می‌برد؟ حال، به این دلیل است که امروز، متوجه می‌شویم که زن در حال ازدیاد زیبایی است. پرل اوبرین<sup>۲۳</sup> را در نظر بگیرید. تا بحال عکس او را دیده‌اید؟ قرار بود ملکه‌ی زیبایی آمریکا باشد. هیچ بچه مدرسه‌ای نیست، در هیچ مدرسه‌ای، مگر اینکه او را... می‌دانستید که قرار بوده این‌گونه باشد؟ آیا می‌دانستید کتاب مقدس می‌گوید این طریقی است که باید باشد؟

۱۴۵. می‌دانید که در ابتدا یک زن باعث سقوط شد؟ و سقوط... در انتها نیز قرار است به همین صورت باشد. زنان به اقتدار می‌رسند و بر مردان حکومت می‌کنند. می‌دانید که کلام این را می‌گویید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] می‌دانید، روزی که او لباس مردانه می‌پوشد، و موهایش را کوتاه می‌کند، همه این چیزها بر خلاف کلام خداست؟ و می‌دانید که او نمایانگر کلیساست؟ ["بله."] وقتی آنچه زنان انجام می‌دهند را می‌بینید، در حقیقت شاهد کاری هستید که کلیسا در حال انجام آن است. این کاملاً درست است. به همان اندازه که کلام خدا درست است، این هم درست است.

۱۴۶. هیچ موجود موث دیگری نیست که بتواند به اندازه‌ی زن تمکین کند و در عین حال، بواسطه آن ساخته شده از...

۱۴۷. او خلقت اصلی نبود. تمام موث‌های دیگر در خلقت اصلی بودند، پرندگان نر و ماده، حیوانات، نر و ماده. اما در زندگی بشری، خدا تنها یک مرد آفرید، و زن را از او بر گرفت. و زن مانند محصول جانبی مرد است، چون خدا چیزی را بنیاد نکرده بود. کلام را تفتیش کنید. کاملاً درست است. خدا، خیر قربان! در خلقت اصلی او، زن خارج از آن بود.

۱۴۸. زن اگر بتواند خودش را درست نگه دارد. چه پاداشی بزرگ‌تر از مرد دارد. او در محیط آزمون قرار گرفت. و از طریق او مرگ وارد شد. او مسبب و مقصر موت است. ولی بعد خدا برگشت و از یکی استفاده کرد تا دوباره حیات را برگرداند. پس خودش را از طریق یک زن فرستاد. یک مطیع، ولی بدی این است که، بدترین چیزی اینکه، هیچ چیز نیست که بتواند بدان بد سیرتی باشد.

۱۴۹. قائن، پسر شیطان، تصوّر کرد که خدا زیبایی را پذیرفته است. امروز هم فکر می‌کند. قائن پسر شیطان بود. وارد جزئیات آن نمی‌شویم. ولی بگذارید این را برایتان

مشخص کنم. کتاب مقدّس می‌گوید که او «از آن شریر بود» پس این مشخص‌کننده است. بسیار خوب. حال، او پسر شیطان بود، و فکر می‌کرد که آوردن یک مذبح و زیبا ساختن آن برای پرستش، چیزی است که خدا بدان احترام خواهد گذاشت.

۱۵۰. آنها امروز هم همین‌طور فکر می‌کنند. مسلماً "ما یک ساختمان بزرگ می‌سازیم. ما فرقه‌های بزرگ خواهیم داشت. ما بزرگ‌ترین ساختمان و خوشپوش‌ترین افراد را خواهیم ساخت، با فرهنگ‌ترین روحانیون." گاهی اوقات خدا میلیون‌ها مایل از آن فاصله دارد. درست است. در عین حال، یک کلیسا است.

۱۵۱. پس، اگر خدا تنها به پرستش، صداقت و قربانی احترام بگذارد، قائل هم به اندازه‌ی هابیل عادل بود. ولی به واسطه‌ی مکاشفه بود که او متوجه شد، آنچه والدین او خوردند، سبب نبود.

۱۵۲. می‌خواهم اینجا چیزی را بگویم که برای یک خادم خوشایند به نظر نمی‌رسد. ولی به هر حال می‌خواهم بگویم. می‌شنوم که دیگران این را می‌گویند، و جوک‌هایی در مورد آن می‌گویند. قصد من این نیست. من گفتم: "اگر خوردن سبب باعث شد تا آنها بدانند که برهنه‌اند، پس بهتر است سبب را دوباره کنار بگذاریم." می‌بینید؟ می‌بینید؟ من را بخاطر آن ببخشید. ولی بدلیل اینکه تغییر خواهد کرد، باید شما را به اینجا می‌رساندم و در مورد زنان و این چیزها صحبت می‌کردم. می‌خواهم، می‌خواهم برای مطلب بعدی که خواهد آمد، یک دقیقه آرام باشید. حال توجه داشته باشید، این سبب نبود. این را می‌دانیم.

۱۵۳. کلیسا در این روزها، با موفقیت و کارهای بزرگش، مانند تمام موفقیت‌های ساخته‌ی دست انسان، دارد علم‌گرا می‌شود. آنها دارند تلاش می‌کنند، تا یک کلیسای علمی، با تصاویر جذاب و مناره‌های عظیم بسازند. و این خیلی بد است که پنطیکاستی‌ها

گرفتار این شور شده‌اند. بهتر است با یک تمبورین<sup>۲۴</sup> گوشه خیابان‌ها باشید ولی روح خدا شما را در بر بگیرد. ولی تلاش می‌کنید خود را با سایر کلیساها مقایسه کنید، چون فرقه شده‌اید. این چیزی است که باعث این کار شد. می‌بینید؟ کلیساها تلاش می‌کنند تا علمی باشند.

۱۵۴. و یادتان باشد، انسان همان‌طور که با علم در روند موفقیت قرار می‌گیرد، هر روز در حال کشتن خویشتن است. ببینید وقتی انسان باروت را اختراع کرد، چه کرد! زمانی که اتومبیل را اختراع کرد. این وسیله بیش از باروت در حال کشتن انسان‌هاست. حال انسان برای خویشتن بمب هیدروژن ساخته است. می‌خواهم بدانم که با آن چه می‌کند؟ درست است.

۱۵۵. و کلیسا هم همین‌طور. هر چه سعی می‌کند که با علم به موفقیت دست یابد، با برنامه‌ی ساخته‌ی دست انسان، این بیشتر باعث دوری شما از خدا می‌شود و شما را به موت می‌برد، بیش از آنچه در ابتدا بود. درست است. کلیسای خودتان را به همان صورتی که همسران را برگزیدید، انتخاب نکنید. می‌بینید آنچه که علم برای بشر انجام داد و چه شگفت‌انگیز بود. ولی بهتر است در این دوره، از کلیسای خودتان فاصله بگیرید. او باروت و سایر چیزها را ساخته است. با مشخصات کلام او را برگزینید.

۱۵۶. حال بیاید مقایسه‌ای داشته باشیم بین عروس جسمانی و عروس به اصطلاح روحانی و این دوران را با زنی که امروز می‌خواهد ازدواج کند، مقایسه کنیم.

۱۵۷. حال، ببینیم که علم و دانش برای او چه کرده است. او ابتدا با موهای کوتاه شده بیرون می‌آید. موهای مدل ژاکلین کِنِدی<sup>۲۵</sup> یا چیزی شبیه آن. و می‌دانید که کتاب مقدس چه می‌گوید؟ در واقع اگر مرد بخواهد، کتاب مقدس این حق را به مرد می‌دهد

که زن خود را طلاق بدهد. او زن ناشایستی است که موهای خود را کوتاه می‌کند. کتاب مقدس می‌گوید. این را می‌دانستید؟ هاه؟ اوه بله! من همه اینها را در کالیفرنیا<sup>۲۶</sup> موعظه می‌کنم و شما این را نمی‌دانید! این چه فایده‌ای برای من دارد؟ آنها به هر حال این کار را می‌کنند. نمی‌توانید اسم خوک را عوض کنید و از او یک بره بسازید. توجه کنید.

۱۵۸. بعد از این، از من متفر خواهید شد. ولی حقیقت را خواهید دانست. متوجه می‌شوید؟

۱۵۹. ببینید، بیاید این را مقایسه کنیم. اینجا او با کلی آرایش می‌آید، چیزی که خود او نیست. یک عروس مدرن. صورتش را بشوید، شاید شوهرش از او فرار کند. این چیزها را از او بردارید، تا حد مرگ شما را می‌ترساند. کلیسا هم با ظاهر بزرگ، یک ظاهر کاملاً الهی، به همین صورت است. هر دو یک صورت زیبا و مصنوعی بر خود دارند. زیبایی ساخته شده به دست انسان و نه زیبایی خدایی. در هیچ کدام شخصیتی دیده نمی‌شود.

۱۶۰. توجه کنید، درست مانند شیطان، به خوبی فریب خورده. حال عروس مدرن را با او مقایسه کنید. لباس کوتاه می‌پوشد. آرایش می‌کند. موهایش را کوتاه می‌کند. لباس‌هایی می‌پوشد تا شبیه مردان باشد و به شبانی گوش می‌کند که می‌گوید همه اینها اشکالی ندارد. او یک فریبکار است. او بخاطر این در آن فراسو عذاب خواهد کشید. درست است. این کار را می‌کند تا فریب بدهد، تا چیزی باشد که نیست.

۱۶۱. این همان کاری است که کلیسا انجام می‌دهد. مدارک دکتر و دیگر بالای تحصیلی را می‌گیرد و بعد می‌گوید: "شبان ما چنین و چنان است." شاید کمتر از یک هانتنتات<sup>۲۷</sup> در مورد خدا بدانند. خوب درست است، یک تجربه‌ی سمینار الهیاتی داشته ولی چیز زیادی نسبت به دیگران، در مورد خدا نمی‌داند.

California<sup>۲۶</sup>  
Hottentot<sup>۲۷</sup> مردم قبیله‌های بدوی که اطلاعی در مورد خداوند نداشتند.

۱۶۲. کلیساهای مدرن و آرایش الهیاتی آنها، آن موش کورها و شبانانی که به آن رسیده‌اند؛ مانند یک ایزابل با موهای تراشیده و کوتاه شده، لباس‌های کوتاه، آرایش. همه چیز در یک سلیقه‌ی الهیاتی قرار گرفته. این طریقی است که امروز کلیسا برپا می‌کند. ولی مشخصات و شخصیت او بسیار با آن زن خانه‌داری که عیسای مسیح برای بردنش می‌آید، فاصله دارد.

۱۶۳. اگر هر مسیحی با چنین زنی ازدواج کند، نشان می‌دهد که از فیض افتاده است. وقتی چنین زنی را انتخاب می‌کند، سلیقه و ذائقه‌اش از خدا، ذوق خانه‌اش و اینکه چه خانه‌ای باید باشد، بسیار دور است. خیر قربان! مسلماً او نمی‌تواند با یک معیار مسیحی هماهنگ باشد. شخصیت او در پایین‌ترین مرتبه است. او در زیبایی فرقه‌ای و شهوت دنیا مرده است.

این دقیقاً جایی است که امروز کلیسا می‌ایستد. شخصیتی که کلام به او داده بود را به شیطان فروخت، بخاطر یک مذهب علمی و ساخته‌ی دست انسان. زمانی بعنوان کلیسای خدا این حق را داشت تا با کلام خداوند بماند و عمل روح‌القدس را در میان خود داشته باشد و بدن را با کلام و محبت خدا با هم پیوند بدهد. در عوض حقوق ذاتی خود را فروخت، مانند عیسو، و یک فرقه را برگرفت. بگذار این کار را بکند، هر کاری که می‌خواست. درست است. برای اینکه محبوب باشد. درست مانند آنچه که مادرش در نیتیه‌ی روم انجام داد. کلام خدا.

۱۶۵. او! این چگونه وارد محدوده‌ی پنطیکاستی ما شده است؟ خیلی بد است. ولی اتفاق افتاده است.

۱۶۶. یک دقیقه توجه کنید، یک راهبه در کلیسای کاتولیک، آن زن، برای راهبه شدن، آخرین پرده را برمی‌گیرد. او کاملاً به آن کلیسا فروخته شده است. او «جان، بدن، روح»

مایملک کلیسا است. او هیچ فکری از خود ندارد. نمی‌تواند داشته باشد، وقتی آن آخرین پرده را برمی‌گیرد، هیچ فکر و اراده‌ای از خود ندارد. اینجا را می‌بینید، شیطان آنها را نمونه‌ی جعلی و قلابی خود می‌سازد. درست مانند اصل آن.

۱۶۷. کلیسای راستین مسیح. عروس آنچنان در کلام وعده‌ی او جذب شده، که هر فکری که در مسیح است، در شما نیز ساکن است. چه تفاوتی!

۱۶۸. و امروز متوجه می‌شویم که کلیسای مدرن، یک کلیسای دنیای مدرن و نیز کلیسای روحانی هر دو آبهستن هستند، تا پسرانی بزایند.

۱۶۹. یکی از آنها یکی از همین روزها با یک توگد فرقه‌ای متولد خواهد شد؛ در شورای جهانی کلیساها که توسط یک فرقه، ضد مسیح را در دنیا ثمر خواهد داد. این کاملاً حقیقت است. شاید من زنده نباشم تا آن را ببینم. اعتقاد دارم که خواهیم دید. این سر انجام به نتیجه خواهد رسید. و این علامت وحش است، زمانی که او یعنی «کلیسا»، شورای کلیساها را شکل می‌دهد. و او پسر خود را به دنیا خواهد آورد، ضد مسیح را.

۱۷۰. آن یکی از کلام خدا آبهستن است و بدن را به دنیا خواهد آورد؛ بدن تمام شده‌ی عیسی مسیح، یعنی عروس را. بدن ضد مسیح هنوز کامل نشده و پایان نیافته است. چند نفر این را می‌دانند؟ مرد و زن یک هستند، و مسیح یک بدن است. کلام و عروس باید باقی آن بدن باشد و این دو، با هم، دوباره یک بدن را می‌سازند. مانند آنچه آدم در ابتدا بود. مرد و همسرش، یک هستند. اینک، عروس راستین، به او فروخته شده، که دیگر فکری از خود ندارد. مسلماً فکر او، خواست و اراده‌ی اوست. و اراده‌ی او کلام اوست.

۱۷۱. حال نگاهی کنید به مثلاً عروس انتخاب شده توسط انسان. و آن عروس روحانی را با عروس جسمانی امروز مقایسه کنید. یک ایزابل مدرن که توسط اخاب افسون شده



است. زیبایی‌های مکس فکتور.<sup>۲۸</sup> به کلیسا نگاه کنید. به همان صورت، اما نسبت به کلام خدای زنده، یک فاحشه. فرقه‌های بزرگ، پول فراوان، حقوق زیاد، همه چیز فروخته شده است. مردان پشت منبرها می‌ایستند و موافقت می‌کند که این اشکالی ندارد و اجازه می‌دهد که آنها با این روش پیش بروند. فریب، همین است و بس. به راستی یک عصر لائودیکیه‌ی نابینا، دقیقاً به همان صورتی که کتاب مقدس گفته خواهد بود: "ثروت اندوخته‌ام، مثل ملکه نشسته‌ام، محتاج هیچ نیستم. و می‌دانی که فقیر و مستمند و مسکین و کور و عریان هستی." آیا این در مکاشفه ۳ «خداوند چنین می‌گوید» نیست؟ هرگز آن را نخوانده‌ام. این چیزی است که او هست و آن را نمی‌داند. به این فکر کنید.

۱۷۳. وقتی می‌توانید کلام خدا را بخوانید، پس مردم چطور می‌توانند این کارها را انجام بدهند! و این تعمید روح القدس که امروز داریم و مردمی که مثل یک دیوانه به شما نگاه می‌کنند. به آنها گفته می‌شود: "شما باید... باید تولد تازه بیابید، باید به کتاب مقدس ایمان داشته باشید."

۱۷۴. آنها می‌گویند: "این یک افسانه‌ی یهودی متعلق به سال‌ها پیش است. کلیسای ما راه خود را دارد." مسکین و بیچاره و کور و عریان و حتی این را نمی‌دانند. و کتاب مقدس، این شرایطی است که به آن وارد می‌شوند. چطور یک نبی راستین می‌تواند این را نادیده بگیرد؟ نمی‌دانم.

۱۷۵. وارد تمام کلیساهای ما شده است. همه جا فقط نگاهی به این داشته باشید، به این روند مدرن «فاحشه‌ی پیر و دخترانش»، در مکاشفه ۱۷. تعلیم الهیات خود را که بر خلاف کلام خداست، به مردم «بیچاره، کور و مسکین» می‌دهد. «و در او جان‌های بردگان از مرد و زن در همه جا یافت شد» به جای جذب افراد.

<sup>۲۸</sup> Max Factor از تولیدکننده‌های لوازم آرایشی

۱۷۶. مسیح کلام خویش را هویدا می‌سازد، که باعث جلب قوم می‌گردد. او قومی را که الحال جلب فرقه‌های بزرگ، ساختمان‌های بزرگ و چیزهای رویایی شده‌اند جذب نمی‌کند. بلکه کلام خدا، عروس مسیح را جذب می‌کند.

۱۷۷. حال، توجّه داشته باشید. این جالب توجّه است که کلیسا چطور تلاش می‌کند تا توجّه قوم را با لباس‌های خوب، گروه کُرِ ملبّس شده، زنانی با موهای کوتاه و آرایش کرده را جلب نماید. و فکر می‌کنند که آنها مانند فرشتگان می‌سرایند. مانند شریر دروغ می‌گویند. تمام شب را به حالت رقص جست و خیز می‌کند و اصلاً به این موضوع فکر نمی‌کنند. و این چیزی است که آنها فکر می‌کنند: "اشکالی ندارد، این زیباست." ولی می‌دانید، این جعلی است. این کلام خدا نیست.

۱۷۸. در حالی که عروس با حفظ کلام او، توجّه خدا را جلب می‌کند. حال توجّه کنید. حال به مسیح توجّه کنیم.

۱۷۹. می‌گویید: "خوب! حال، یک دقیقه صبر کن. این زیبایی که از آن صحبت می‌کنی چه می‌شود؟"

۱۸۰. کتاب مقدّس در اشعیا ۵۳: ۲ گفت، وقتی عیسی آمد: "جمالی در او نبود تا مشتاق وی باشیم." درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] هیچ زیبایی نیست. اگر با زیبایی دنیوی می‌آمد، چنانکه امروز شیطان هست، مردم به دور او می‌دویدند و او را می‌پذیرفتند. همان‌گونه که کلیسا را امروز می‌پذیرند. همان‌گونه که امروز شیطان را پذیرفته‌اند. او را پذیرفته‌اند و به او ایمان می‌آورند. ولی او با آن نوع زیبایی نیامد. بلکه او همیشه با زیبایی شخصیت می‌آید. مسیح یک انسان زیبا، قوی و نیرومند نبود. خدا آن نوع را بر نمی‌گزیند.

۱۸۱. یادم می‌آید یک‌بار، یک نبی رفت تا پادشاهی را مسح کند، که یکی از پسران او

را پادشاه سازد، تا جای یک پادشاه دیگر را بگیرد، یعنی شائول را. و بعد یسی او را بیرون آورد. پسر بزرگ و نیرومند خود را. او گفت: "تاج مناسب سر اوست."

۱۸۲. نبی رفت تا او را به روغن تدهین کند. گفت: "خدا او را رد کرده است." و خدا همه‌ی آنها را رد کرد تا رسید به فرزند کوچک با آن شانه‌ی خمیده‌ی او. او روغن را بر او ریخت و گفت: "خداوند او را برگزیده است." می‌بینید؟ ما با چهره انتخاب می‌کنیم و خدا با شخصیت.

۱۸۳. شخصیت، هرگز شخصیتی مانند عیسی مسیح نبوده است. این در شما زندگی می‌کند و او را طاهر می‌سازد. می‌دانیم که این درست است. این زیبایی دنیوی او نیست که عروس وی را جذب می‌کند. این مشخصات و شخصیت اوست. این شخصیت کلیساست، که عیسی به دنبال اوست. نه جایی که ساختمان‌های بزرگش قرار دارد، جایی که فرقه‌های بزرگش و جماعت بزرگش قرار دارد. او وعده داده که هر جا دو یا سه نفر باشند، او در آنجا حاضر خواهد بود. به راستی اینجا جایی است که ایماندار راستین امید خود را، بر پایه‌ی آن کلام خدا که در حقیقت اثبات و هویدا گشته است، قرار می‌دهد. او توسط کلام خویش انتخاب می‌کند، نه یک گروه دنیوی.

۱۸۴. جای تعجب نیست که کلیسا از او جدا شده، چون مکاشفه‌اش را از دست داده و آن را ندارد. مسیح اهمیتی به او نمی‌دهد، اینکه چگونه عمل می‌کند و چقدر از این امور دنیوی دارد.

۱۸۵. او به دنبال شخصیت وی است، شخصیت و مشخصات مسیح. حال، یک لحظه. همین است. او عروس را برمی‌گزیند تا منعکس کننده‌ی شخصیت و مشخصات او باشد. و کلیساهای مدرن امروز مسلماً میلیون‌ها مایل از برنامه‌ی او دور هستند. چون حقیقت بودن این را انکار می‌نمایند. پس این چطور ممکن است؟ حال، او منتظر روزی است که عروس شکل گرفته باشد. عبرانیان ۱۳:۸. درست به همان صورتی که او بود. همه چیز

باید دقیقاً به همان صورت شکل گرفته باشد، و بعد آن دو یک می‌شوند، تا جایی که کلیسا مثل او شود. هنوز یک نیستند. شخصیت و مشخصات او باید بر طبق کلام، برای این دوره شکل بگیرد. کلیسا باید چنانکه او هست، شکل بگیرد.

۱۸۶. حال، در انتها می‌خواهم دلیل اینکه این چیزها را گفتم بگویم، و بعد جلسه را به اتمام خواهیم رساند. یک شب حدود ساعت سه صبح از خواب بیدار شده بودم.

۱۸۷. می‌خواهم هر یک از شما به این سوال پاسخ دهید. آیا تابحال چیزی به نام خداوند به شما گفته‌ام، مگر اینکه راست باشد؟ همیشه درست بوده است. [جماعت می‌گویند: "آمین!" ] پس به من کمک کنید. خدا می‌داند این حقیقت است. در هیچ کجای جهان، هیچ کس نیست، که از هزاران چیزی که توسط کلام گفته شده است، از یک کلام آن قاصر بوده باشد. این همیشه به وقوع پیوسته است.

۱۸۸. حتی زمانی که در فونیکس<sup>۲۹</sup> بودم، آن روز، حدود یک سال قبل، در پیغام «آقایان ساعت چند است؟» به شما گفتم: "هفت فرشته آنجا ملاقات خواهند کرد." و این بازگشایی هفت مهر خواهد بود، و این چیزها. و مجله‌ی لایف<sup>۳۰</sup> مقاله‌ای در این مورد چاپ کرد. شعله‌ای عظیم که رو به آسمان بالا می‌رفت، حدود سی مایل بالاتر، و به طول بیست و هفت مایل. آنها گفتند نمی‌توانند سر در بیاورند که این چه بوده. هنوز هم نمی‌دانند. و مردانی که در این ساختمان نشسته‌اند، وقتی این اتفاق افتاد آنجا با من و در کنار من ایستاده بودند. دقیقاً آنجایی که او با من سخن گفته بود. او به من گفته بود که این چیزها در شرف وقوع است و دقیقاً به همان صورت اتفاق افتاد. چگونگی بازگشایی آن مهرها و گفتن تمام اسراری که در طول آن ادوار از اصلاحگران و سایرین مخفی گشته بود. دقیقاً به همان صورت.

۱۸۹. چنانکه آنجا بالای کوه ایستاده بودیم. امشب سه یا چهار نفر از مردانی که آنجا بودند، اینجا حاضرند. بله پیش از بالا رفتن از کوه، روح‌القدس گفت: "سنگ را بردار." ما در حال شکار بودیم. گفت: "سنگ را به آسمان بینداز و بگو «خداوند چنین می‌گوید.»" و من این کار را انجام دادم. از آن پایین یک گردباد کوچک آمد. گفتم: "در بیست و چهار ساعت دست خدا را خواهید دید." مردانی که آنجا ایستاده بودند، امشب اینجا حاضرند.

۱۹۰. روز بعد، حدود ساعت ۱۰، درحالی که آنجا ایستاده بودیم، گفتم: "حاضر شوید، بروید زیر آن ماشین." یک سرباز کهنه کار. گفتم: "چیزی در شرف وقوع است." آسمان صاف بود؛ آن بالا، بالای یک دره‌ی بزرگ. یک گلوله‌ی چرخان آتش از آسمان پایین آمد. به شدت هر چه تمام‌تر فریاد می‌زد. اینطوری به دیوارها برخورد کرد. من، من درست زیر آن ایستاده بودم. کلاهم را از سرم برداشتم و سرم را گرفتم. این حدود سه یا چهار پا بالاتر از من اتفاق افتاد. یک حفره‌ی عمیق در دیوار ایجاد کرد و منفجر شد، بعد به بالا رفت و بعد دوباره چرخید و پایین آمد. سه بار این اتفاق تکرار شد. حتی نوک بوته‌های کهور را در دو‌یست یارد قطع کرد. صدای «آمین» گفتن این دوستان را شنیدید؟ وقتی این اتفاق افتاد آنها آنجا بودند، و سه انفجار ایجاد شد.

۱۹۱. وقتی آنها از زیر ماشین‌ها و چیزهای دیگر بیرون آمدند، گفتند: "ممکن بود با تو برخورد کند..."

۱۹۲. گفتم: "این، این او بود. داشت با من تکلم می‌کرد." خدا با آتش سخن می‌گوید، می‌بینید؟ و آنجا همان ستون آتشی بود که شما تصویر آن را دیدید. او آنجا ایستاده بود. و وقتی بالا رفتم، گفتند: "این چیست؟" گفتم: "داوری کرانه‌ی غربی در راه است."

۱۹۳. دومین روز بعد از آن، آلاسکا تقریباً غرق شده بود. می‌بینید؟ این یک‌بار برخورد

کرد؛ آنجا، اولین انفجار.

۱۹۴. در جایی، باید کاری انجام دهید تا این را سمبل سازی کنید. مانند مردی که کمی نمک را در کوزه گذاشت، آن را داخل آب انداخت و گفت: "خداوند چنین می گوید، آب شیرین شود." و یکی دیگر، عیسی کمی آب برداشت، آن را داخل یک خمره ریخت و آن را به شراب تبدیل کرد.

۱۹۵. باید چیزی داشته باشید، تا نماد سازی کنید. این چیزی است که بود. به آسمان رفت و پایین آمد. این آغازگر آن گردباد بود.

۱۹۶. کشیش بلیر<sup>۳۱</sup> اینجا نشسته و من الآن درست دارم به او نگاه می کنم. او آنجا بود و تگه‌هایی از آن را برداشت. تری ثوتمن<sup>۳۲</sup> اینجاست و بیلی پل.<sup>۳۳</sup> آنها اینجا نشسته‌اند. و تعداد زیادی از این برادران که اینجا نشسته‌اند، آنجا بودند و شاهد وقوع این امر بودند.

۱۹۷. این افسانه نیست. حقیقت است. این مربوط به دوران کتاب مقدس نیست. اکنون است. [جماعت می گویند: "آمین!"] همان خدایی که همیشه این چیزها را به من نشان داده و همه‌ی آنها واقع شده‌اند. دقیقاً و کلمه به کلمه. هرگز حتی یک بار هم قاصر نبوده است. حال من به او می‌بالم.

۱۹۸. چند هفته قبل، در یک رویا بودم، در یک مکان مرتفع ایستاده بودم و داشتم نمایش کلیسا را می‌دیدم که متوجه شدم، از... بیشتر اینطوری رو به غرب ایستاده بودم. از این سمت یک گروه زنان دوست‌داشتنی می‌آمدند. لباس‌های واقعاً زیبا، موهای بلند که پشتشان بسته شده بود، آستین‌ها و دامن‌های مرتب و تمیز. و همه‌ی آنها در یک آهنگ قدم رو بودند، مانند، "به پیش، سربازان مسیحی، سوی جنگ، صلیب عیسی در

Blair<sup>۳۱</sup>  
Terry Sothman<sup>۳۲</sup>  
Billy Paul<sup>۳۳</sup>

پیش رو" و آنها گذر کردند. من ایستاده بودم، و یک چیزی آنجا بود. یک روح، که خدا بود و گفت: "این عروس است." من نگاه می‌کردم و قلبم مملو از شادی بود. او از این سمت رفت و از پشت من عبور کرد.

۱۹۹. بعد از مدتی وقتی از این سمت برگشت، گفت: "حال کلیسای مدرن به نمایش در خواهد آمد." و کلیسای آسیایی بالا آمد. تا بحال چنین گروه کثیف و پلیدی ندیده بودم.

۲۰۰. کلیساهای دیگر از سایر امّت‌ها آمدند. آنها بسیار زشت و مهیب به نظر می‌رسیدند.

۲۰۱. این را می‌گویم چون موظفم در حضور خدا حقیقت را بگویم. و زمانی که گفت: "حال کلیسای آمریکا می‌آید، تا به نمایش درآید." اگر تا بحال یک مشت شریر دیده باشم، همان گروه بود. آن زنان نیمه عریان و برهنه، با آن چیز خاکستری، مانند رنگ پوست یک فیل و آنها را جلوی خود گرفته بودند، بدون بخش بالایی آن و آنها داشتند این کار را انجام می‌دادند. این رقص‌هایی که این بچه‌ها انجام می‌دهند، که پیچ می‌خورند و این چیزها. آن نوع موزیک در حال اجرا بود.

۲۰۲. حال، این «خداوند چنین می‌گوید» است. شما باور دارید که من خادم او هستم. اکنون به این ایمان دارید. این را به هیچ دلیلی در دنیا نمی‌گفتم. تمام پول‌های دنیا نمی‌تواند مرا وا دارد تا این را اگر درست نبود، بگویم.

۲۰۳. و زمانی که پیش آمد، پلیدترین و کثیف‌ترین چیزی بود که در تمام عمرم دیده بودم. فکر کردم: "خداوندا! با تمام تلاشی که ما برادران بعنوان واعظین انجام دادیم تا یک عروس برای تو بیاوریم، این بهترین کاری بود که از دستمان برآمد." او داشت پیچ می‌خورد و این را مانند یکی از این دامن‌های هولاً،<sup>۳۴</sup> جلوی خود گرفته بود، و قسمت پایین تهی او اینطوری

<sup>۳۴</sup> دامن‌های کوتاه چین‌دار و با ریشه ریشه مخصوص رقص‌های آفریقایی و آمریکای جنوبی

پیچ و تاب می خورد و می رقصید. مانند این بچه‌هایی که در این برنامه‌های مبتذل پیچ و تاب می خورد. این خانم مسیحیت آمریکا بود.

۲۰۴. پس به من کمک کن، با کمک خدا، این چیزی است که به نظر او می رسد. من فقط... من شروع به... داشتم از حال می رفتم فکر کردم: "تمام موعظه‌ها، تمام تلاش‌ها و تمام قانع کردن‌ها؟" تمام آنها با موهای کوتاه شده، همه‌ی آنها در حال پیچ و تاب خوردن بودند و این را جلوی خود گرفته بودند. آنها جلو آمدند، به جایی که من با این وجود روحانی ایستاده بودم. من قادر به دیدن او نبودم. صدایش را می شنیدم که با من صحبت می کرد. درست در اطراف من بود. ولی وقتی آنها به این سمت برگشتند، این را نگه داشتند. داشتند می خندیدند و پیچ و تاب می خوردند، این گونه پیش می رفتند و این را جلوی خود داشته بودند.

۲۰۵. حال، من درحالی که آنجا در حضور او ایستاده بودم. و آیا بعنوان خادم او، با تمام تلاشی که کردم، این بهترین کاری بود که می توانستم انجام دهم؟ فکر کردم: "خداوند! این چه فایده‌ای برای من داشت؟ چه فایده‌ای داشت؟ با وجود تمام گریه‌ها، التماس‌ها، قانع کردن‌ها و تمام آیات و نشانه عظیم و معجزاتی که تو نشان دادی. و من چقدر آنجا ایستادم و بعد از موعظه به خانه نرفتم و برای آنها گریستم، این چه فایده‌ای برای من داشت؟ و اکنون من باید چنین چیزی را به عنوان عروس به تو ارائه کنم؟"

۲۰۶. همان طور که من آنجا ایستاده و نگاه می کردم، او، عروس آمریکا عبور کرد. و می توانید قسمت پشت او را تصور کنید، بدون پوشش و عریان. همان طور رقص کنان پیش می رفت و این را جلوی خود گرفته بود، تا این پیچ و تاب را بزند، و اندامش را بیرون بیندازد. اوه! اوه بسیار مبتذل و رکیک بود. اینکه چطور پیش می رفت و بدنش آن گونه تکان می خورد. حال من...



۲۰۷. می گویند: "برادر برانهام این یعنی چه؟" نمی دانم. فقط چیزی را که دیدم برایتان بازگو می کنم.

۲۰۸. و هنگامی که آن گونه عبور می کرد، به او نگاه می کردم. او! واقعاً از حال رفتم. برگشتم. فکر کردم: "خداوند! من محکوم هستم. در هر صورت هیچ نیازی به تلاش من نیست. شاید باید دست بکشم."

۲۰۹. خانم کارل ویلیامز!<sup>۳۵</sup> آیا اینجا نشسته اید؟ و آن رویایی که مدتی قبل در موردش با من صحبت کردید. رویایی که آن شب دیدید و شما را آزار می داد، اینهاش. که فرمان از دست من گرفته شده است.

۲۱۰. بعد فکر کردم: "شاید بهتر است فراموشش کنم."

۲۱۱. سپس در یک لحظه، شنیدم که دوباره می آید. همان عروسی که از این سمت پایین رفته بود، از این سمت بالا می آمد. دوباره دوشیزه های کوچک بالا می آمدند. هر یک از آنها به لباس های محلی کشوری که از آن آمدند، ملبس بودند. مثل سوئیس، آلمان و غیره. هر یک چنین لباسی بر تن داشت. همه با موهای بلند. درست مانند آنکه ابتدا رفت. و آنها داشتند می آمدند. «به پیش سربازان مسیحی، به پیش برای جنگ» و زمانی که همه از آن محل نمایش که ما ایستاده بودیم عبور کردند، ناگهان همه ی نگاه ها به آن سمت متوجه شد. بعد برگشتند و به صورت قدم رو پیش رفتند.

۲۱۲. و همان طور که آنها شروع کردند به رفتن به آسمان، این یکی به سمت کنار و حاشیه یک تپه رفت و اینطوری به سمت پایین حرکت کرد.

۲۱۳. اینها شروع کردند به حرکت به سمت آسمان ها. وقتی آنها داشتند گام

برمی‌داشتند، متوجه دو دختر در عقب آنها شدم. به نظر می‌رسید که خارجی باشند. مثل سوئد یا سوئیس یا جایی دیگر. آنها به اطراف نگاه می‌کردند و... گفتم: "این کار را نکنید، از صف خارج نشوید." و این‌گونه فریاد می‌زدم. آمدم تا... در رویا با دستانی باز این‌گونه ایستاده بودم. فکر کردم: "خوب..."

۲۱۴. به همین دلیل است که گفتم امشب چه دارم. می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم. آیا دیرتر از چیزی است که فکر می‌کنیم؟ آیا امکان دارد عروس الآن خوانده، برگزیده و مهر شده باشد؟ می‌دانید که، یکی دیگر در کار نخواهد بود. آیا این ممکن است؟ اوه بله! اوه بله!

۲۱۵. یادتان هست که آن روز هنگام صبحانه چه گفتم؟ در مورد تولید مثل مذکر و مونث، میلیون‌ها اسپرم و میلیون‌ها تخمک پیش می‌رود. ولی تنها یکی از آنها زنده است، و در عین حال، همه‌ی آنها شبیه هم هستند، یکی در یک میلیون. هر یک از آنها، همان تخمک و همان اسپرم. فقط یکی از آنها زنده می‌ماند و مابقی می‌میرند.

۲۱۶. هیچ کس نمی‌تواند بگوید که کدامشان تخمک بالغ است. و اوه! این یعنی چه؟ خداوند باید تصمیم بگیرد که او باید پسر یا دختر باشد. بلوند باشد یا سبزه. یا هر چه که قرار است باشد. خدا این تصمیم را می‌گیرد. شاید یکی اینجا بیاید، و یکی... اگر تابحال متوجه شده باشید، در لوله‌ی آزمایش. همه‌ی آنها با هم می‌آیند. من این را دیده‌ام. خداوند باید تصمیم بگیرد، فقط یکی، همه‌ی آنها دقیقاً مشابه هستند. ولی با انتخاب... توگد طبیعی و جسمانی با انتخاب و برگزیدن است. خدا یکی را در میان میلیون‌ها انتخاب می‌کند.

۲۱۷. وقتی اسرائیل مصر را به سمت سرزمین وعده ترک کرد، آنها تقریباً دویلمیون نفر بودند. همه‌ی آنها یا تحت همان بره‌ی قربانی بودند، یا نمی‌توانستند زنده بمانند. همه‌ی

آنها به موسی، یعنی نبی، گوش کرده بودند. همه‌ی آنها در او تعمیم یافته بودند. همه در دریای سرخ رقصیده بودند، و شنیده بودند که او در روح می‌خواند. همه‌ی آنها در بیابان تغذیه شدند، که نمادی از پیغام است. همه‌ی آنها از آن خوردند. ولی، از بین دو میلیون نفر، چند نفر موفق شدند؟ دو نفر از یک میلیون.

۲۱۸. امشب تقریباً پانصد میلیون مسیحی در سراسر جهان وجود دارند. با احتساب کاتولیک و همه، پانصد میلیون به اصلاح ایماندار در سراسر دنیا هستند. اگر روبرو شدن امشب اتفاق بیفتد، به این معناست که... اگر از هر یک میلیون یک نفر محسوب گردد. نمی‌گوییم که این‌گونه است، ولی اگر این‌گونه بود، در بیست و چهار ساعت آینده پانصد نفر مفقود خواهند شد. اصلاً از این نخواهید شنید. خیلی‌ها مفقود خواهند شد. به هر صورت، حتی نمی‌توان به احتساب آورد.

۲۱۹. پس این می‌تواند برای من اتفاق بیفتد. دوست من! مثل زمانی که یوحنا تعمیم دهنده آمد. حتی شاگردان گفتند: "چرا کتب می‌گوید؟ چرا رسولان یا انبیاء می‌گویند؟ چرا می‌گوید که باید ابتدا الیاس بیاید و همه چیز را احیاء کند؟"

۲۲۰. او گفت: "به شما می‌گویم که اکنون الیاس آمده و شما او را نشناختید." <sup>۳۶</sup>

۲۲۱. یکی از این روزها ممکن است اینجا نشسته باشیم. "پس این چه می‌شود که روبرو شدن قبل از دوران جفاها اتفاق می‌افتد؟"

"اکنون اتفاق افتاده و شما آن را ندانستید."

۲۲۲. تمام بدن مهر شده است و آن را در آن صف قرار می‌دهد. نمی‌گوییم که آن‌گونه است. امیدوارم که آن‌گونه نباشد، ولی دوست من، وقتی که این...

۲۲۳. اگر در قلب خود امشب احساس کردیم که باید زندگی خودمان و کارهایی را که انجام داده‌ایم، اصلاح کنیم. بگذارید بعنوان یک خادم و برادر نصیحتی به شما بکنم. می‌خواهم این را برای اولین بار از پشت منبر اعلام می‌کنم. امشب کمی پیش از معمول روی این مورد تمرکز کرده‌ام. نسبت به هر چیز دیگری، در هر شکل و زمان دیگر، که قبلاً در عمرم داشته‌ام. چون در این جلسات احساس آزادی بسیار زیادی داشتم. اگر ایمان دارید که من نبی خدا هستم، به چیزی که به شما گفته‌ام گوش می‌کنید. اگر کمترین احساسی در قلب شما هست، همین الآن به حضور خدا بروید. این کار را بکنید.

۲۲۴. یک دقیقه صبر کنید، آقایان! به آیین‌هایی که خدمت می‌کنید، نگاه کنید. به کلیسایان نگاه کنید. آیا این دقیقاً بر اساس کلام خداست؟ آیا با تمام معیارها مطابقت دارید؟ می‌گویید: "من آدم خوبی هستم." نیکودیموس هم بود. سایرین هم بودند. آنها، آنها نیز آدم‌های خوبی بودند. می‌بینید؟ هیچ ربطی به آن ندارد.

۲۲۵. و ای زنان! می‌خواهم نگاهی به آینه بیندازید، و ببینید که خدا از زنان می‌خواهد چه کار کنند. به آینه‌ی خدا نگاه کنید، نه به آینه‌ی کلیسای فعلی خودتان. به آینه‌ی خداوند و ببینید که آیا در زندگیتان مطابق آنها معیار هستید؟ عروس روحانی عیسای مسیح.

۲۲۶. ای خادمین! همین فکر را بکنید. آیا گوشه‌های اینجا را می‌زنید تا احساس یک نفر را در آن سو حفظ کنید؟ اگر این کار را نکنید... آنها شما را از کلیسا بیرون خواهند گذاشت؟ اگر چنین احساسی دارید، بگذارید به نام عیسی مسیح به شما هشدار بدهم. برادران! همین الآن از آن فرار کنید.

۲۲۷. و ای دوشیزه! آیا نمی‌توانید خود را با معیارهای یک مسیحی، نه بعنوان یک مسیحی اسمی، بلکه در قلب خودتان، قیاس کنید؟ زندگی شما باید دقیقاً مطابق و مثل گواهی و مدرک ازدواجی که خداوند می‌گوید، باشد.

۲۲۸. و ای عضو کلیسا! اگر کلیسایتان آن گونه نیست، و نمی‌تواند با معیارهای خدا مقایسه شود، از آن خارج شده و به مسیح درآید.

۲۲۹. این یک هشدار جدی و رسمی است. ما و شما نمی‌دانیم چه زمانی این شهر که اینجاست، قرار است در اعماق اقیانوس قرار بگیرد.

۲۳۰. او، کفرناحوم! عیسی گفت: "که تا به فلک سرافراشته‌ای، به جهنم سرنگون خواهی شد. زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می‌شد، هر آینه تا امروز باقی می‌ماند." <sup>۳۷</sup> و سدوم و غموره در اعماق دریای مرده قرار دارد. و کفرناحوم در اعماق دریاست.

۲۳۱. تو شهری که خود را شهر فرشتگان می‌خوانی، که خود را تا به آسمان‌ها بر افراشته‌ای، و تمام رجاسات و پلیدی‌ها را مُد و این چیزها را فرستاده‌ای، تا جایی که حتی از کشورهای خارجی به اینجا می‌آیند تا از رجاسات تو بگیرند، برای کلیساهای زیبای تو و مناره‌ها، و کاری که آنها می‌کنند. یادت باشد، روزی در اعماق و ته دریا قرار خواهی گرفت. همین الان شانه‌ی عسل زیر پای تو قرار دارد. خشم و غضب خدا درست در زیر تو در حال بیرون آمدن است. چقدر دیگر آن سدّ شنی را که روی آن قرار گرفته متحمل خواهند شد؟ زمانی به آن اقیانوسی که آنجا به عمق یک مایل وجود دارد، سرازیر خواهی شد. و به دریای سلتون <sup>۳۸</sup> وصل خواهد شد. این بدتر از آخرین روز شهر پامپئی <sup>۳۹</sup> خواهد بود، توبه کن ای لس آنجلس.

۲۳۲. بقیه شما! توبه کنید، و به سمت خدا بازگردید. ساعت غضب او بر زمین است. مادامی که فرصت فرار است، فرار کنید و به سمت مسیح بیایید. دعا کنیم.

۲۳۳. خداوند عزیز! هنگامی که من در روح خود لرزان هستم و قلب من اشک هشدار می‌ریزد، عطا کن ای خداوند! تا آن مردان و زنان، آنچه را که گفتم بعنوان یک جوک در نظر نگیرید. و قوم کلیسا به این فکر نکنند که این از روی غرض ورزی و ضد آنهاست. ببینند خداوند! که این در محبت است.

۲۳۴. تو شاهی ای خداوند! خدای قادر! که در بالا و پایین این کرانه، سال پس از سال، رفتم و کلام تو را اعلام کردم. شاهد باش ای خداوند! که اگر امشب این اتفاق بیفتد، من حقیقت را گفته‌ام. تو می‌دانی که این رویای عروس حقیقت است. من نامت را با آن گرفتم و گفتم که این «خداوند چنین می‌گوید» بود. و خداوند! احساس می‌کنم که از آنچه که انجام می‌دهم، با خبر هستم.

۲۳۵. پس امشب دعا می‌کنم ای خداوند! در نام عیسی، بگذار امشب قوم خودش را تکان بدهد، و از خشمی که در راه است فرار کند. چون نام اینجا بود. بر درها و آمت‌ها نوشته شده بود، و یک علامت سیاه از آن گذشت، روح خدا از آن محزون گشت، آنها در ترازوها وزن شده و نیازمند یافت شدند. دوباره جشن نبودکنصر تکرار شده، با مهمانی‌های مستان و زنان نیمه عریان، و خود را مسیحی می‌خوانند.

۲۳۶. اوه، خداوند! بر این جهان گناهکار و قوم گناهکار، چنانکه ما هستیم، ترحم کن خداوند! ای خداوند! سعی می‌کنم در این روزنه بایستم و رحمت الهی را خواستار باشم، که امشب تو با این سخن بگویی و عروس خودت را متوجه کنی خداوند! تا با نشان هیچ آیینی همگام نشوند. بلکه با آوای انجیل خداوند عیسی مسیح. عطا کن ای خداوند! تا امشب معلوم شود که تو خدا هستی و کلام تو راستین است. درحالی که به راستی، در برابر این قوم، از آنها می‌خواهیم که به کلام تو توجه داشته باشند.

۲۳۷. خداوند! به نام عیسی مسیح برای آنها دعا می‌کنم. آنها تو را دیده‌اند، آن‌سوی

سایه‌های تردید، در بین این جماعت بخرام و آنچه که در قلب آنهاست به ایشان بگو. و تو می‌دانی ای خداوند! که اکنون چه چیزی در جریان است. تو حقیقت بودن این را می‌دانی، ای خداوند! و من به نام عیسی مسیح دعا می‌کنم تا روح‌القدس یک‌بار دیگر شفاعت کند، خداوند! و از میان این جماعت کسانی را که نامشان در دفتر حیات برّه مکتوب است بیرون بکشی. عطا کن خداوند! با تمام قلبم دعا می‌کنم.

۲۳۸. خداوند! این قوم از نظر جسمانی، ممکن است تا آخرین سکه‌ی خودشان را برای حمایت از پیغام به من بدهند. هر کاری که بتوانند انجام می‌دهند. اما خداوند! وقتی به کنار آمدن با آن می‌رسد، و ورود به آن، دعا می‌کنم خداوند! تا امشب شبی باشد که آنها را با ریزش روح‌القدس تو بر این هم، پاداش بدهی. باشد تا شادی و جست و خیزی نباشد، بلکه تضرع‌گریه و توبه. درحالی که می‌بینیم داوری‌ها در حال شکل‌گیری است، به مذبج بچسبیم و توبه کنیم. عطا کن خداوند! با تمام صداقتی که سراغ دارم دعا می‌کنم. به نام عیسی مسیح.

۲۳۹. برادرم! خواهرم! نمی‌دانم چه چیز دیگری بگویم، اگر در نظر شما فیض یافته باشم، آگه بعنوان نبی خدا به من ایمان داشته باشید، این اولین بار است که در یک جای عمومی این را گفتم. ولی به نوعی یک هشدار عجیب را احساس می‌کنم. متمایل به این کار نیستم، می‌دانید که نیستم. من این‌گونه عمل نمی‌کنم. مردد بودم که این پیغام و این چیزها را بگویم. به حاشیه‌ها و تمام چیزهای دیگر می‌رفتم، تا از این کار سرباز زنم. ولی این گفته شده است، و تا روز داوری بعنوان شاهدی بر اینکه حقیقت را گفته‌ام، باقی خواهد ماند. این «خداوند چنین می‌گوید» است.

۲۴۰. اوه، پنتیکاست! جانت را نجات بده. به سمت مذبج بدو و قبل از اینکه خیلی دیر شده باشد، فریاد بزن. زیرا زمانی خواهد رسید که می‌توانی این کار را انجام بدهی، ولی فایده‌ای نخواهد داشت. چون عیسو به دنبال جایی بود تا حقوق مادرزادی خود را بیابد و

قادر به یافت آن نبود. تو را می‌سپارم، ای کالیفورنیا! اوه، ای همایش تاجران انجیل تام! ای کسانی که دوستان دارم! ای کسانی که برایم باقی مانده و با آنها هستم! با تمام قلبم شما را امشب به عیسای مسیح می‌سپارم. به نزد او بشتابید. نگذارید که شریر شما را در این امر سرد کند. با آن بمانید تا هر یک از شما از روح‌القدس پر شوید. آن‌قدر که شما را به سمت این کلام بیاورد، که شما زنان و مردان را اصلاح خواهد نمود. اگر بگویید که روح‌القدس را یافته‌اید و با کلام هماهنگ نشوید، روح دیگری در شماست. روح خدا در کلام اوست، مسیحایی، کلام مسح شده. عروس باید یک کلام مسح شده و مسیحایی باشد.

۲۴۱. به نام خداوند عیسی مسیح سرپا بایستیم. اگر دیگر صدای من را نشنید... ولی، اگر خدا بخواهد در چند ساعت آتی به آفریقا سفر می‌کنم. شاید هرگز برنگردم. نمی‌دانم. ولی به شما می‌گویم، با تمام قلبم، حقیقت را به شما گفته‌ام. از اعلام آنچه خدا به من گفته است، هرگز اجتناب نکردم. و به نام خداوند، این را به شما گفته‌ام.

۲۴۲. این یک لحظه‌ی سخت است. نمی‌دانم چطور آن را توصیف کنم. سه یا چهار بار سعی کردم منبر را ترک کنم، اما قادر به انجام آن نیستم. این یک ساعت و دوره‌ی سخت است. هرگز فراموش نکنید. این زمانی است که شاید، شاید خدا آخرین ندای خود را می‌فرستد. نمی‌دانم. یک‌روز او آخرین دعوت خود را به‌عمل می‌آورد. چه زمانی؟ نمی‌دانم. ولی به شما می‌گویم که بر اساس آن رویا، شکل‌گیری عروس رو به اتمام است.

۲۴۳. به کلیساهای صوری نگاه کنید که می‌آیند. وقتی باک‌ره‌ی نادان آمد به دنبال روغن، از دریافت آن بازماند. عروس پیش رفت. ربنده شدن اتفاق افتاد. «وقتی برای



خرید روغن رفتند، داماد آمد.»<sup>۴۰</sup>

۲۴۴. آیا شما خوابیده‌اید؟ زود بیدار شوید و به خودتان بیاید. و هر کدامان به نام خداوند، چنان دعا کنیم که گویی در این لحظه در حال موت هستیم. هر کدام به طریق خودمان دعا کنیم.

۲۴۵. خداوند قادر! بر ما رحم کن. به من رحم کن. به همهی ما رحم کن. مهم نیست که چه می‌کنیم. اگر در انجام این امور قاصر باشیم، چه فایده‌ای برای ما دارد؟ من ایستاده و طالب مرحمت هستم، ای خداوند! قبل از اینکه این شهر در اعماق دریا غرق شود و داوری خدا بر این کرانه جاری شود. دعا می‌کنم که خداوند! تو عروس خود را بخوانی. اکنون آنها را به تو می‌سپارم. به نام عیسای مسیح. آمین!

خیلی اوقات، مرد و زن حقیقت خدا را می شنوند، و می بینند که آشکارا اثبات گشته است، ولی باز نمی خواهند به آن گوش کنند. دلایل دیگری هست. به جای روبرو شدن با حقیقت و واقعیت، انتخاب های دیگری می کنند. از اینرو گوش هایشان می تواند به روی انجیل بسته باشد. من به شما توصیه می کنم که وقتی خدا با قلب شما سخن می گوید، همان موقع عمل کنید. ایلیا به آنها یک حق انتخاب داد. «امروز انتخاب کنید چه کسی را خدمت می کنید. اگر خدا خداست، او را عبادت کنید و اگر بعل خداست، او را.»

## William Marrion Branham

### The Choosing of a Bride

Los Angeles, California

65-0429E